

روز دیگر منصور خان زن^{۱۱} خود را پیش زن او فرستاد که برو خواهر خود را منت کن - چنانچه او رفته با خواهر خود ملاقات نمود و گفت تو خواهر بزرگ مائی و بجای مادر منی - خدای تعالی شما را برگزیده و ملک بسیار ارزانی فرموده - اگر از شوی خود ملک پنجاب بشوی من بدهائی من همچون کنیز پیش تو باشم - و شوی من داخل توکران شوی تو خواهد بود - خواهر قبول نمود -^{۱۲} زر و زیور و اجناس دیگر بخواهر خورد داده باز گردانید - شب^{۱۳} در وقت خواب التماس خواهر^{۱۴} خورد خود بشوی خود باز نمود - ابراهیم خان از غرور باز ایبا نمود چنانکه آزرده از پیش ابراهیم برخاست و صباح از ایبا نمودن بخواهر پیغام داد - منصور خان ازین سخن برآشفست و قرار داد که یک مرتبه با ابراهیم جنگ کنم هرچه بادآباد -^{۱۵} با افغانان که با او بودند مشورت نمود که مرا از زندگانی چه^{۱۶} فایده - بخاطر آمده که با ابراهیم در میدان درآئیم - هرچه خدا کند - اگر نصرت میبخشد کرم است و الا ازین سنگ مردن

(۱) در هر دو نسخه الف و ب - منصور خان مادر خورد و زن خود -

(۲) در هر دو نسخه الف و ب - پاره زر و زیور داده باز فرستاد -

(۳) در نسخه ج - شب در خواب التماس -

(۴) در نسخه ج - خورد را به ابراهیم خان باز نمود - ابراهیم خان باز قبول نکرد مصود

خان ازین سخن -

(۵) در نسخه الف - افغانان بکندل خورد مشورت نمود -

(۶) در نسخه الف - چه فایده - اگر خدای تعالی نصرت دهد بهتر و الا درین -

بهرتر - چون خدای تعالی فتح نصیب منصور خان کرده بود همه افغانان
بمراهی او قرار جنگ دادند و با او یکدل و یکجان گشتند -
منصور خان همگی هشت هزار سوار داشته و ابراهیم صاحب سی^{۱۱}
چهل هزار سوار و پانصد پیل کوه پیکر بود - منصور خان توکل بر
کرم الله تعالی نموده پیغام با ابراهیم خان داد که میان ما و شما اتحاد
و موَدت بوده - راه محبت گذاشتن و بغرور لشکر^{۱۲} و خزانه مروت از
دست دادن کار مردان نیست - الحال هرچه با داد باد^{۱۳} تا یک مرتبه در
میدان همسر نشوم آرام بر من حرام است - ابراهیم خان^{۱۴} ازین پیغام
تسخیر نمود که چرا در ته پای پیلان هلاک می شوی :

(۱) در نسخه الف ، ابراهیم صاحب سی هزار سوار بود - منصور خان سامان جنگ
طیار ساخته پیغام ، در مخزن افغانی (نمر ۱۰۰) صفحه ۱۰۹ نوشته ، سپر مخالفت روی کشیده
سلطان سکندر مخاطب شد و علم فتنه و فساد بر افراخت و بر سر ابراهیم خان رفت
و فریب بموضع یلرد (یک نسخه حقیقی نمر ۱۰۱ فریب و بموضع شهره ، و در دیگر نسخه حقیقی
نمر ۱۰۲ فریب ، بموضع بهره ، و در نسخه اول صفحه ۲۲۱ ، موضع فرج) که ده گروهی
آنگره است هرقین را مقاله روی داد - لشکر سکندر خان ده هزار سوار می رسید و ابراهیم
خان صاحب هفتاد هزار سوار مسلح و مکمل بود - و درو بیست کس از امرا بودند که
ابراهیم خان آنها را علم و فواره و طوغ و - سرا پرده بختی داده بود - سکندر ملاحظه نموده
ابواب صلح و مصالحت را مفتوح ساخت ، ،

(۲) در نسخه ج ، بغرور لشکر و خزانه از حادثه مناسب ندارد ، ،

(۳) در نسخه الف ، با داد باد یکمرتبه تا تو در ایام ازین پیغام ، ،

(۴) در نسخه الف ، ازین پیغام ابراهیم خندید و گفت چرا در پای پیلان هلاک

خواهی شد ، ،

الغرض^(۱) ابراهیم خان بغرور لشکر آلات رزم ساخته بمیدان در آمد - و منصور خان نیز مقابل آمد - جنگی عظیم شد - آخر^(۲) تائید آسمانی بر اعلام منصور خان سایه انداخت - ابراهیم خان را با چهل^(۳) هزار سوار و پیلان جنگی چنان شکست داد که تار تار گشت و اکثر مردم خوب خوب او کشته شدند - و باقی رو بفرار آوردند - و ابراهیم با چند سوار نیم کشته جان بدر برد .

سکندر شاه

منصور خان^(۴) مظفر و منصور گشت - دران میدان مجذبات شکر بجا آورد و همه خزانه و بارگاه و پیلان و اسپان و غنایم دیگر بدست

(۱) در نسخه الف ، الغرض روز جمعه هفتم شعبان هر دو سپاه رو میدان آوردند جنگی .

(۲) در نسخه ج ، ناگاه تائید آسمانی مدد منصور خان نمود .

(۳) در نسخه الف ، ابراهیم با وجود سی هزار سوار و پیلان بسیار هزمت یافت - سپاه ازو جدا شده بجهت بقول نزد منصور خان آمد - مظفر و منصور شده دران میدان .

(۴) در اکثر نامه جلد اول صفحه ۳۳۹ نوشته ، احمد خان سور پرتو سلیم خان (که ریاست پنجاب باهنام او بود) مدعی فرمان روائی شد - و حویشن را سکندر نام نهاد . و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۲۲ و درین ایام احمد خان سور . . . خود را سلطان سکندر مخاطب ساخته ، و نیز در مخزن افغانی (شماره ۱۰۰) صفحه ۱۰۹ ، احمد خان سور که او نیز از بی اعمام شیر شاه و خواهر دویم عدلی بر عقد او بود . . . سلطان سکندر مخاطب شد ، و نیز در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۳۱ ، احمد خان سور . . . خود را ملقب به سکندر شاه ساخته ، پس نام سلطان سکندر - منصور خان زوده - شاید که منصور خان خطاب او بود والله اعلم .

آورده بد آمده^{۱۱} بر تخت نشست - و خود را به خطاب سکندر مخاطب کرد - ازان پس روزگار سکندر بالا^{۱۲} گرفت - و ابراهیم پریشان احوال به پورب رفت - عادل شاه از گوالیر تا^{۱۳} مالوه و تا جونپور ضابط بود - هر چند خواست که با سکندر مضاف نموده ملک ازو مستخلص گرداند ممکن نگشت - اما سکندر ما او در راه فرمان برداری بسر می برد - و می نوشت که من یکی از هواخواهان شما ایم و بطریق امرا سلوک می نمایم - شما پادشاه من اید - الغرض از هر وجه بعادل شاه سلوک آدمیت بسر می برد - و سلطنت هندوستان که بیک خطبه و سکه بود سه قسم منقسم شد - از آگره تا مالوه و سرحد جونپور در تحت تصرف عادل شاه ماند - از دهلی تا رهناس خورد که سر راه کابل است در ضبط شاه سکندر سور در آمد - و از امروده دامن کوه تا سرحد گجرات ابراهیم خان مالک گشت .

(۱) در نسخه الف هر تحت برآمد - خطه و سکه خود جاری داشت و ابراهیم برور و تکر خود همه جسم و پیلان و اموال و جراین مانی داده تصرف پورب فرار نمود .

(۲) در نسخه الف ه بالا می گرفت - عادل شاه از گوالیر، و در مخزن اعمان (نمبر ۱۰۲) صفحه ۱۲۱ ب، ابراهیم خان مغلوب و مکوب منهرم شده روی پنجاب سنبل آورد - از منتخب التواریخ بدائونی جلد اول صفحه ۴۲۹ معلوم می شود که محاربه سکندر و ابراهیم در سال هصد و شصت و دو (۹۶۲) بود .

(۳) در نسخه ج ه از گوالیر تمام مالوه و چهار داده منصور ماند - از دهلی تا رهناس خورد در سکه سکندر سور درآمد و ابراهیم در پورب رفته نشو تا گرفت - و سلطنت هندوستان که داخل یک خطبه و یک سکه بود سه قسم ه

رفتن همایون شاه بطرف ایران و مراجعت اوشان برای فتح هندوستان

چون^{۱۱} خبر سستی عادل شاه و ناسازگاری امرایان هندوستان بحضرت همایون پادشاه رسید - بخاطر آورد که درین وقت که ناسازی افغانان در میان آمده باندک تردد ملک هندوستان^{۱۲} بدست آید - اما چون از ناسازی میرزا کامران و میرزا عسکری و دیگر برادران که ملک از تصرف ایشان بر آورده بودند و از بی سامانی و فلت سپاه متردد بودند خواستند^{۱۳} تا بخدمت سلیمان مکانی شاه طهماسب رفته^{۱۴} معاونت و امداد طلبند - بروز نیک خواجه معظم و بیرم خان را باوردن مریم^{۱۵}

(۱) در نسخه ح ، و سلطنت هندوستان که داخل یک خطه و یک سکه بود سه قسم - چون قطره قطره شدن مالک هندوستان و سستی عادل شاه و ناسازی امرای بحضرت -

(۲) در نسخه الف ، تردد هندوستان آسان منحلص می شود - پورش هندوستان بخاطر آورد اما چون ،

(۳) در نسخه الف ، خواستند تا بحضرت مریم مکانی رفته از او معاونت و امداد طلبند :

(۴) در نسخه ح ، رفته مریم مکانی طلبید ،

(۵) در نسخه ح ، باوردن مریم مکانی فرستادند - ایشان تعجیل رفته (مریم) مکانی و شاهزاده میرزا اکبر سوار ساخته آوردند - چون اسپ در سرکار کمتر بوده از نردی یک طلبیدند - آن بدبخت در دادن اسپ مضایقه نمود - از آنجا تا چند کس روان شدند و مریم مکانی را همراه زدند - شاهزاده اکبر میرزا را بواسطه حرارت گرما در اردو گذاشتند - میرزا عسکری حد از خطه باردر رسید - خبر یافته که بحضرت سلامت رفتند همی را بضبط اردو تعیین نمود - روز دیگر از عایت بی نوری بدیوانخانه عالی فرود آمد - که خان شاهزاده بندهار برد - بکوچ خود سلطان بیگم سپرده - او در نوازم مهربانی شفیق بر خود راضی نگشت - آنحضرت بشفقت بسیار قلعه بانا طایر رسیدند - مکان آنها دانستند - خواجه جلال الدین ،

مکانی و پادشاه زاده اکبر میرزا فرستادند - ایشان بتعجیل رفته آوردند - چون هوا بغایت گرم بود اکبر میرزا را در کنار ماهم آنکه گذاشتند - و از آنجا زود همایون پادشاه با بیست و دو کس که بیرخان و خواجه معظم و بابا دوست بخشی و خواجه غازی و حیدر ملک آخته بیگی و برادرش یوسف و ابراهیم لنگ و حسن قلی وغیره که امرای نامدار بودند روان شدند - و مریم مکانی را همراه بردند - چون بقلعه بابا حاجی رسیدند سگان آنجا آنچه داشتند بر طبق عرض نهادند - خواجه جلال الدین که از طرف میرزا عسکری بتحصیل آن ولایت آمده بود از آمدن آنحضرت خبر یافته سعادت ملازمت دریافت و از اسپ و شتر و آنچه لازمه سفر بود پیشکش نمود - روز دیگر حاجی محمد از میرزا عسکری گریخته بملازمت آمد - آنحضرت کوچ بکوج متوجه خراسان شدند - در ابتدای ولایت سیستان احمد سلطان شاملو که از حضرت شاه طهماسب حاکم آن ولایت بود بلوازم استقبال پیش آمد - و عرض کرد که آنحضرت چند روز توقف فرمایند - احمد سلطان زیاده از امکان بلوازم مهمانداری قیام نمود - و عورات خود را بروش کنیزکان بخدمت گاری حضرت مریم مکانی فرستاد و جمیع اسباب خود گذرانید - آنحضرت مایحتاج ضروری گرفته باقی باو گذاشتند - احمد سلطان عرض نمود که از راه تبس کیلگی^{۱۲} بعراق

(۱) در نسخه ج استقبال قیام نمود،

(۲) در نسخه ج راه تبس کیلگی، کونل میک گریگر در کتاب خود مسعی نریلو اوف جرنی نهر خراسان مطبوعه لندن سنه ۱۸۷۹ ع جلد اول صفحه ۱۲۵ نوشته که این

رفتن بهتر است - و بنایت نزدیک است^(۱) و بنده راهبری می نماید -
آنحضرت فرمودند که تعریف شهر هرات بسیار شنیده ام - بآن راه
رفتن خوشتر می نماید^(۲) - احمد سلطان در رکاب روان شد

دران زمان سلطان محمد پسر بزرگ شاه در هرات بود - محمد
خان شرف الدین اوغلو تکلو منصب اتالیقی^(۳) داشت - و حکومت هرات
نیز باو بود - چون از^(۴) قرب وصول آنحضرت خبر یافت بجهت رکاب از
هرات روان شد - و شاهزاده ایران با توابع و لواحق نیز باستقبال رسید -
و از لوازم تعظیم دقیقه فرونگذاشت - محمد خان بپاوسی^(۵) آنحضرت مشرف
گشته^(۶) نواحی هرات محل نزول اردوی عالی گشت - محمد خان لوازم^(۷)

شهری از حراسان است ، در منبر شهر هرات واقع است - و در آن کبر نامه جلد اول
صفحه ۲۰۵ نوشته احمد سلطان ملازم رکاب معلی بود - می خواست که از راه کیاکی
بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براد قلعه اوک متوجه آن بیت
شدند .

(۱) در نسخه ج - نزدیک است - آنحضرت ،

(۲) در نسخه ج ، خوش می آید - دران زمان سلطان محمد ،

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۵۹ ، اتالیقی شاهزاده داشت ،

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۵۹ - چون از قرب وصول آنحضرت مطلع شدند - علی

سلطان را که یکی از امرای تکلو بود به تعجل باستقبال فرستادند - و او در ابتدای ولایت هرات
بملازم آنحضرت رسیده در رکاب حضرت شهر هرات روان شد ، - در نسخه ج ، چون از
قرب آنحضرت رسید باستقبال آمد شاهزاده ایران ، ،

(۵) در هر دو نسخه الف و ب ، مشرف شد بر آب محل نزول اردوی ،

(۶) در نسخه الف ، بلوازم مهمانداری نوعی قیام نمود که از امانت و اقران او تا

غایت کسی چنان سعادتی دریافته ، ،

مهمانداری بنوبی ترتیب داده که مزیدی بران صورت نبندد^(۱) - از حسن سلوک او بغایت رضامند گشتند - و جمیع اسباب آنحضرت محمد خان سرانجام نمود - چنانچه تا وقت ملاقات شاه بچیزی دیگر احتیاج نیفتاد - چون جمیع منازل و باغات هرات که لایق مماشای بود - بنظر درآوردند آنحضرت متوجه مشهد مقدس طوس شدند - شاه قلی استاجلو حاکم مشهد نیز بقدر مقدور در لوازم خدمت گاری سعی نمود - همچنان بحکم شاه در هر منزل حاکم آنجا آنچه بایست پیش می‌رسانید - تا اردوی بادشاهی بعیش و خورمی ولایات خراسان که در سر راه بود عبور نموده نزدیک عراق رسیدند - ارکان دولت و اکابر سلطنت و امرای کبار و اشراف عراق باستقبال آنحضرت آمدند - و مقرر شد که از^(۲) دامغان تا اردوی شاهی در هر منزل یکی از ایشان بلوازم مهمانداری که اسباب آن از سرکار بادشاهی تعیین یافته بود منزل بمنزل آنحضرت را طوی می‌دادند - تا آنکه قزوین محل نزول^(۳) آنحضرت شد - و اردوی شاهی به بیلاق سوردلوق بود - آنحضرت بیرام خان را نزد حضرت شاه فرستادند - او رفته کتابتی آورد بر تهنیت قدوم مسرت لزوم آنحضرت - از آنجا

(۱) در نسخه ج ، نپدید محمد زمان جمیع آنحضرت سرانجام نمود .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، مقرر شد از اصف خان که در اردوی شاه در هر منزل یکی از ایشان - و در نسخه ج ، مقرر که از اصفخان تا اردوی شاه در هر منزل - و از طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۰ لفظ ، دامغان : بجای ، اصفخان ، نقل کرده شد .

(۳) در نسخه ج ، آنحضرت شد بیرام خان را نزول آن حضرت سپاه فرستادند ، و

روان شدند تا در بیلاق سورلوق آنحضرت را با بادشاه^(۱) سلیمان مکان ملاقات واقع شد - حضرت شاه در تعظیم و تجلیل دقیقه نامرعی نگذاشته و طوی عظیم ترتیب دادند - و لوازم مهمانداری چنانچه لایق طرفین بود بتقدیم رسانید - اتفاقاً در اثنای مکالمه شاه پرسید که موجب شکست شما چه شد - حضرت جنت آشیانی فرمودند که مخالفت و بیوفائی برادران - از این سخن بهرام میرزا برادر شاه آزرده خاطر گشت - و کمر عناد بر میان بست - حضرت شاه را بران می داشت که آنحضرت را ضایع سازد - اما بخلاف او خواهر شاه^(۲) سلطان خانم که نزد برادر بغایت معتبر بوده و در جمیع امور ملکی و مالی صاحب اختیار بوده حسب المقدور در لوازم امداد سعی می نمود - قاضی جهان قزوینی که وزیر شاه بود و حکیم نورالدین محمد که اعتبار و اقتدار تمام دашه در دولتخواهی حضرت جنت آشیانی بتقصیر از خود راضی نشدند - برون و درون بوقت فرصت در سرانجام مهم آنحضرت کوشش^(۳) می نمودند - در آن اوقات حضرت شاه جهت انتعاش خاطر

(۱) در نسخه الف سلیمان جاه

(۲) در نسخه ج خواهر شاه سلطانم ، و در تاریخ مرثیه جلد اول صفحه ۲۳۶ ، سلطانم

بیگم خواهر شاه طهباسب

(۳) در تاریخ مرثیه صفحه ۲۳۶ درین اوقات سلطانم بیگم خواهر شاه طهباسب و قاضی

جهان قزوینی ناظر دیوان و حکیم نورالدین که از حرمان بودند اتفاق نموده در صدد آن شدند که

غبار کلفت از صفحه خاطر شاه بردایند - بنابراین روزی در خلوت سلطانم بیگم تقریبی انگیزه

این رباعی حضرت جنت آشیانی را بحضور حضرت شاه خواند -

هستم ز جان بنده اولاد علی هستم همیشه شاد با یاد علی

چون سیر ولایت از علی ظاهر شد ه کردیم همیشه ورد خود یاد علی

حضرت شاه از شنیدن این رباعی خوشحال گشته گفت اگر همایون بادشاه عهد کند که رؤس

حضرت جنت اشیانی با جمعی از اعیان و امرا به تیراندازی مشغول شدند -
بهرام میرزا که کینه دیرینه از ابوالقاسم خلفا در خاطر داشت تیری به جهانه
شکاری انداخت - آن تیر بر مقتل او رسید - همان لحظه درگذشت .

حضرت شاه در روان ساختن آنحضرت درآمدند - جمیع
اسباب سلطنت مرتب ساخته و شاهزاده مراد ولد خود را که جوان
هزده ساله بود با ده هزار سوار قزلباش بکمک آنحضرت تعیین کرد -
حضرت جنت اشیانی فرمودند که اراده اردبیل و تبریز در خاطر
است - حضرت شاه بحکام آن محال فرامین صادر فرمود که در لوازم
تعظیم و تکریم سعی نمایند - آنحضرت (بعد) از سیر آن محال متوجه قندهار
گشتند - کوچ بکوچ بزیارت مشهد مقدس طوس رفته استمداد همت از
روح مطهره سلطان خراسان نمودند -^(۱) امرای قزلباش همراه بودند -

سائر مالک محرومه خود را بذکر اسمی ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام مزین و مشرف
گرداند من امداد نموده روانه ملک مروری حوازم کرد - سلطان بهنگم بخت اشیانی پیغام کرد -
آنحضرت جواب داد که من اُلهدُ الی الُهدُ مرا بخت خاندان رسالت مرکوز حاضر است و امان
امرای چغتی و ناسازی میرزا کامران محض رای همین بود - حضرت شاه - بهرام خان را در
خلوت طلبیده از هر دوی محبان پیوست - و چون بمقدمت مذکوره رفیع غبار کلفت شده بود -
در همان مجلس مفرد کرد که شهزاده مراد ولد خود را که طفل گاهوار بود ناتانکی بداع خان
قاچار که از امرای عمده بود با ده هزار سوار همراه جنت اشیانی نماید تا نادیب برادران نموده
کابل و قندهار و بدخشان را سحر سازد .

(۱) از سلطان خراسان مراد حضرت امام علی بن موسی رضا علیه السلام است ولادت
مبارک حضرت در سه یکصد و پنجاه و سه هجری بود و وفات در سه دو صد و هشت هجری
در شهر طوس واقع شد - کذا فی مرآة الجنان الخلد الثانی فی صفحه ۱۶ .
(۲) در نسخه ج ، خراسان نموده امرای قزلباش که همراه بودند بداع خان و بختون خان
و کمر دیوانه و افشار اناطیق شاهزاده بودند و صاحب اختیار .

بداغ خان افشار اتالیق شاهزاده صاحب اختیار آن لشکر بود - چون بقلاع گرم سیر رسیدند (گرم سیرات) بتصرف درآمد - چون بقندهار رسیدند - جمعی کثیر که از قلعه بیرون آمده بودند کوشش نموده شکست یافتند - ظاهر قندهار محل نزول لشکر قزلباش شد - آنحضرت نیز بعد پنج روز بظاهر قندهار رسیدند و قلعه محصور شد - سه ماه هر روز جنگ بود - جمعی کثیر از طرفین کشته می شدند - بیرم خان^{۱۱} بایلچی گری بزد میرزا کامران رفت - در راه فوجی از هزاره^{۱۲} بر سر راه آمدند - جنگ شد - بیرم خان فتح یافته بکابل رفت - میرزا کامران^{۱۳} را ملازمت نموده بمیرزا هندال و میرزا سلیمان ولد خان میرزا و یادگار ناصر میرزا که از بهر پریشان حال آمده بودند ملاقات نمود - میرزا کامران - خان زاده بیگم^{۱۴} را همراه بیرم خان فرستاد که شاید صلح صورت یابد - وقتی که بیرم خان باتفاق خان زاده بیگم بقندهار بمخدمت جنت آشیانی رسید - میرزا عسکری همچنان در مقام جنگ و جدال بوده و لشکر

(۱) در اکثر نامه جلد اول صفحه ۲۳۰ ، بمقتضای راجع عامه و عطوفت آنوقت بخاطر جهان آرا راه یافت که منصور صاحب شاهی را با فرمان موعظت تبار خود پیش میرزا کامران ارسال دلورند الخ .

(۲) در نسخه ج ، در راه فوجی از هزاره درجورد ، در اکثر نامه جلد اول صفحه ۲۳۰ ، سارین داعیه بیام جان را برسم رسالت نکابل فرستادند - چون نکتل روغی و آب ایستاده (که ما بر قندهار و غزین است) رسید - جمعی از هزارها سر راه گرفتند .

(۳) در نسخه الف ، رفت - میرزا کامران و میرزا یادگار را ملازمت نمود .

(۴) در نسخه الف ، خان بیگم را بقندهار همراه بیرم خان .

قزلباش از طول ایام^(۱) ملول گشته در مقام مراجعت شدند - چه گمان داشتند که چون آنحضرت بحدود قندهار برسند الوس چغتائی بآنحضرت رجوع خواهند آورد - چون هیچ کس نیامد و خبر آمدن میرزا کامران بکمک میرزا عسکری شهرت یافت - قزلباشان بغایت اندیشناک شدند - از اتفاقات حسنه آن که در همان ایام میرزا کامران برگشت و میرزا حسن خان و فضایل بیگ برادر منعم خان از میرزا کامران گریخته بتلازمیت آنحضرت آمدند - ترکمان فی الجمله امیدوار شدند - بعد چند روز محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و قاسم حسین و^(۲) شیر افکن گریخته آمدند - موجب اطمینان قزلباشان شد - و چون بیگ^(۳) که در قلعه محبوس بود بحیله که توانست خود را خلاص نموده از حصار فرود آمد - آنحضرت او را نوازش فرمود - و جمعی دیگر بسردارعی ابو الحسن برادر^(۴) زاده قراجه خان و منور بیگ ولد^(۵) پور بیگ از قلعه قندهار بیرون آمدند - میرزا عسکری مضطرب شد و طلب امان کرد - آنحضرت از کمال مروت او را امان داد - امرای قزلباش را طلب فرمود و بایشان قرار داد که چون اهل

(۱) در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۶۲ ، طول ایام محاصره ۵۰

(۲) در نسخه ج ، قاسم حسین و سلطان شیر افکن ، و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۲

، قاسم حسین سلطان و شیر افکن بیگ ، و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۴۷
، قاسم حسین میرزا و میرزا میرک و شیر افکن بیگ ، ۵۰

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۲ ، بجای چونند بیگ « موید بیگ » نوشته ۵۰

(۴) در نسخه ج « برادر قراجه خان » ۵۰

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۶۲ ، منور بیگ ولد نور بیگ ، ۵۰

و عیال الوس چغتائی در قلعه قندهار بسیار است - سه روز مهلت دهید تا اهل و عیال بیرون آورند - میرزا عسکری در کمال خجالت بدرگاه آمد - از گذشته هیچ سخن بر روی نیاورد - و امرای الوس چغتائی شمشیر در گردن و کفن در دست - سعادت ملازمت دریافتند و نوازش یافتند .

چون قزلباش فرار یافته بود که بعد از فتح - قندهار بایشان گذارند - آنحضرت باوجود آن که ولایت دیگر در تصرف نداشتند - قندهار را بایشان بازگذاشت - بداغ خان و میرزا شاه مراد ولد شاه به قلعه در آمدند - قندهار را متصرف شدند - و امرای قزلباش که بکمک آمده بودند اکثر بعراق مراجعت نمودند - جز بداغ خان و ابو الفتح و سلطان افشار و صوفی قلی در خدمت شاه مراد کسی نماند - چون زمستان رسید الوس چغتائی را مأمنی^(۱) نمانده - بالضرورت آن حضرت کس به نزد بداغ خان فرستاد که درین زمستان لشکریان احتیاج مأمنی دارند - آن بی مروت در جواب سخنی که بکار نیاید فرستاد - الوس^(۲) چغتائی سراسیمه گشت - عبد الله خان و جمیل بیگ که از قلعه بیرون آمده بودند گریخته بکابل رفتند - میرزا عسکری نیز فرصت یافته گریخت - جمعی کثیر او را تعاقب نمودند گرفته نزد بادشاه آوردند و محبوس گشت -

(۱) در نسخه ج ۷ پای نماند .

(۲) الوس ضمّین در ترکی قوم و طائفه را گویند و این مخفف اولوس است

سرداران^(۱) اوس چغتائی جمع آمده بودند - بعد مشورت قرار دادند که قلعه قندهار بموجب ضرورت از قزلباش باید گرفت - بعد از تسخیر کابل و بدخشان دیگر بار ایشان داده شود - بحسب اتفاق در همان روز میرزا شاه مراد ولد شاه باجل طبیعی درگذشت - و این عزیمت مصمم یافت - و جمعی کثیر باین خدمت تعیین شدند - و حاجی^(۲) محمد بایسنقر با دو نوکر پیشتر از همه بشهر رفت - و بدروازه قلعه درآمد - ترکان گمان بردند که آن حضرت قصد قندهار خواهند کرد - در آن چند روز هیچ کس را از اوس چغتائی بشهر راه نمی دادند - اتفاقاً قطار شتر علف^(۳) بار بشهر در می آمد - حاجی محمد خان فرصت یافته بدروازه درآمد - مستحفظان دروازه در مقام منع شدند - او از کمال شجاعت شمشیر کشیده بر ایشان حمله^(۴) آورد - آن جماعه طاقت نیاورده فرار نمودند - جمعی دیگر متعاقب رسیده به قلعه در آمدند - الف میرزا و بیرم خان نیز به قلعه درآمدند - قزلباش سراسیمه شدند - آن حضرت نیز به قلعه درآمدند - بداغ خان از غایت اضطراب بدرگاه آمد و رخصت عراق یافت - و اوس چغتائی قندهار را به تصرف در آوردند .

(۱) در نسخه الف و برادرانش اوس چغتائی . و دو نسخه ج و برادران اوس .

(۲) در نسخه ج ، حاجی با فشر بیشتر از همه شهر رفتند ، و در طبعات اکبری صفحه ۶۳

، حاجی محمد خان و باا نسخه با دو نوکر خود از همه پیشتر بدروازه قلعه رفت .

(۳) در هر دو نسخه الف و ج ، قطار شتر پر بار علف بشهر در می آمدند .

(۴) در نسخه ج ، بر ایشان پاشید آن جماعه .

بعد از آن بعزیمت تسخیر کابل کوچ کرده حکومت قندهار به بیرم خان مقرر شد - و میرزا یادگار ناصر و میرزا هندال با یکدیگر اتفاق نموده از میرزا کامران گریخته در راه از الوس هزاره^{۱۱} محنت بسیار کشیده بملازمت آنحضرت آمدند - باتفاق^{۱۲} کوچ کرده بکابل رسیدند - جمیل بیگ که در آن حدود بود بملازمت رسید - و میرزا کامران در مقام حرب شد - و بجنگ بیرون آمد - هر شب جمعی از لشکر او جدا شده نزد پادشاه می آمدند - تا آنکه کلان^{۱۳} بیگ که از امرای کبار میرزا کامران بوده در نوبت فراولی^{۱۴} جدا شده با دو برادر خورد خود نزد آنحضرت آمد - و اردو کوچ نموده در نیم کوهی^{۱۵} لشکر میرزا کامران نزول نمود - در آن شب اکثر لشکریان میرزا کامران گریخته باردوی پادشاهی درآمدند - میرزا کامران خود سراسیمه شد - جمعی^{۱۶} مشایخ را بدرگاه فرستاده طلب عفو نمود - اما میرزا

(۱) در نسخه الف و ج . الوس چنانی : .

(۲) در نسخه ج . اتفاقاً کوچ کرده بکابل رفتند .

(۳) در نسخه الف . قبلان بیگ که از امرای معتبر میرزا .

(۴) فراول مفتوح اول و ضم واو لفظ ترکی است هوجی که برای تعیین مکان جنگ معین

شود و در مصطلحات هوجی که پیش پیش رود و از سیاهی زدن یعنی نمودار شدن دشمن خبر دهد چه فرا در ترکی سیاهی را گویند - بابت اللغات صفحه ۳۳۸ و در نسخه ج . جدا شده نزد آنحضرت .

(۵) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۳۳ . میرزا کامران . . . خواجه خاوند محمود و خواجه

عبد الخالق را بجهت استغفای جرایم خود بملازمت اقدس فرستاد .

کامران خود نیامده بقلعه ارک^(۱) گریخت و جمیع لشکریانش نزد پادشاه آمدند - همان شب میرزا کامران از راه بینی حصار بطرف غزنی فرار نمود - آنحضرت از فرار او مطلع شده میرزا هندال را به تعاقب او تعیین نمود و به نفس نفیس در کابل رسید - کابلیان از غایت شوق تمام شهر را از افروختن چراغ مانند روز روشن ساخته بودند - بعد از نزول^(۲) آنحضرت - حضرت بیگمات - شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر میرزا را بنظر انور آنحضرت در آوردند - آنحضرت دیده را بیدار قره العین روشن ساخته لوازم شکر بتقدیم رسانید - و این فتح در دهم رمضان^(۳) سنه روی نمود -

(۱) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۳ . بقلعه ارک کامل گریخت ، و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۳۳ دسرعت تمام خود را مارک کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولد خود را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه بینی حصار روانه غزنین رویه شده .

(۲) در نسخه الف و بعد از نزول آنحضرت در قلعه آمدند حضرات بیگمان و شاهزاده عالمیان جلال الدین محمد اکبر را بواسطه بنظر انور در آورده دیده را بیدار قره العین روشن .

(۳) در نسخه الف و ب بیاض است و در نسخه ج . این فتح در دهم ماه رمضان سنه ۹۰۹ روی داده اما این صحیح نیست و از سهو کاتب نوشته شده زیرا که گیتی سنای بابر پادشاه در سنه اثنین و ثلاثین و تسعمائه (۹۳۲) هند را فتح کردند (بینید صفحه ۱۱۳) و در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۳۳ ذکر شده که در شب سیزدهم آذر ماه جلالی موافق شب چهارشنبه دوازدهم شهر رمضان نهد و پنجاه و دو (۹۵۲) فتح کابل روی داد ، و در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۳۹ و تواریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۳۸ و این فتح در دهم ماه رمضان المبارک سال نهد و پنجاه و دو (۹۵۲) روی نموده و در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۵ مذکور شده و این فتح در دهم رمضان سنه نهد و پنجاه و سه (۹۵۳) . . . و بعضی در سنه اثنی و خمسين و تسعمائه (۹۵۲) بقلم آورده اند - العلم عندالله .

و سن مبارک شاهزاده^(۱) هشت سال و چار ماه و پنج روز گذشته بود - بعد فتح کس بطلب^(۲) لشکر قندهار فرستاد - و میرزا یادگار ناصر در ملازمت مریم مکانی بکابل آمد - طوی عظیم ترتیب یافته و سنت شاهزاده^(۳) در آن ایام بفعل آمد - و بقیه آن سال بعیش و طرب گذرانید .

میرزا کامران در غزنی بوده و در شهر راه نیافته میان هزاره در آمد - و میرزا الف بحکومت^(۴) زمین داور و بدفع میرزا کامران مقرر

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۶۵ و از سن شاهزاده درین وقت چهار سال و دو ماه و پنج روز گذشته بود .

(۲) در نسخه ج بطلب آوردن لشکر قندهار و میرزا کامران یادگار ناصر در ملازمت .
(۳) حسب روایت اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۳۶ در همین سال ای نهصد و پنجاه و

دو (۹۵۲) و مطابق طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۵ در نهصد و پنجاه و سه (۹۵۳) سنت ختان شاهزاده بوقوع آمد - در همایون نامه مصنفه گلندن بیگم صفحه ۷۷ ارقام یافته و مد از چند روز بندهار برای طلب حمیده بانو بیگم کسان فرستادند - بعد از آمدن حمیده بانو بیگم جلال الدین محمد اکبر پادشاه را حته مورد کردند و اسباب طوی سنت را ضایع می کردند . . . و وقتی که محمد اکبر پادشاه پنج ساله شدند در شهر کابل حته مورد کردند و در همان دیوان خانه کلان طوی سنت را دادند و تمام بازار را آئین بستند و میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر و سلطانان و امرایان بجهت آئین بندی جاهای خوب و مرغوب راست کرده بودند و در باغ بیگم بیگم و صفا جاهای مجیب و عرب راست کرده بودند - و ساچی را همه میرزایان و امرایان در همان باغ دیوان خانه آوردند - بسیار خوی نغز و معرکه خوب گذرانیدند و مردمان خلعت های فاخر و سروپاهای وافر عنایت فرمودند - و مردم رعیت و علما و صلحا و فقا و عربا و شریف و وضع و صعیب و کبیر در امنیت و رفاه روز بعیش و شب بهشت می گذرانیدند .

(۴) در نسخه الف ، میرزا الف را در شهر داور در رفع میرزا کامران توقف مقرر گشت . و در نسخه ج ، میرزا الف و زمیندار در رفع میرزا کامران .

گشت - و میرزا کامران در زمین داور توقف نساخته بمیرزا حسن ارغون
رفت - میرزا مذکور دختر خود را بمیرزا کامران داده در مقام امداد
او درآمد - در سال^(۱) دیگر بادشاه متوجه بدخشان شدند - چون
میرزا سلیمان ولد خان میرزا با وجود طلب بملازمت نیامد بدین جهت
عزیمت بدخشان شد - در وقت کوچ یادگار ناصر که مکرر مخالفت
کرده بود دیگر بار اندیشه فرار نمود - این معنی ظاهر شد - بحسب
او حکم فرمود - بعد از چند روز محمد قاسم بی موجب^(۲) حکم او را
بقتل آورد - و از عقب هندو کوه گذشته کران^(۳) نزول فرمود -
میرزا سلیمان لشکر بدخشان جمع نموده بخاربه داد - در حمله اول
شکست یافته بکوهستان دور^(۴) دست گریخت - بادشاه متوجه طالقان
و کسم^(۵) شدند - و بعزیمت قشلاق قلعه ظفر^(۶) اردو روان شد -

(۱) در فرشته جلد اول صفحه ۲۲۸، در سه ثلاث و خمین و نسنامه (۱۹۵۳)

عزیمت نخیر بدخشان نمود.

(۲) در نسخه الف و بیز در طبقات اکبری صفحه ۶۵، بموجب حکم.

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۶۵، شترگران نزول فرمود، و در اکبرنامه صفحه ۲۵۱

بموضع تیرگران (که از مواضع اندراب است) فرود آمد.

(۴) در اکبرنامه صفحه ۲۵۲، میرزا سلیمان را پای ثبات بر حاکم آمد - و از راه تازی

و اشکس متوجه تنگی حوست شد.

(۵) در اکبرنامه صفحه ۲۵۳، از آنجا کسم مورد موبک ثولت شد.

(۶) در اکبرنامه صفحه ۲۵۲، دای جهان آرای بران فرار گرفت که بحجت مزید

سراجم مهم بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعه ظفر واقع شود - باین عزیمت صایب

متوجه آن حدود شدند - چون بموضع شاختدان (که مابین کسم و قلعه ظفر است) نزول

اجلال شد مزاج صحت امیراج آنحضرت از مرکز اعتدال و الحماه معترف شد.

در میان قلعه ظفر و کسم مزاج آنحضرت از جاده صحت منحرف گشت -
روز بروز مرض استیلا می یافت - مردم اندیشمند شدند - بجز نزدیکان
دیگری بر حیات آنحضرت مطلع نبودند - بدین واسطه غوغا در لشکر
پیدا شد - قراچه خان میرزا عسکری را^{۱۱} بر مخالفت می آورد - مردم
بدخشان از هر طرف آغاز محاصرت می کردند - بعد دو ماه آنحضرت
صحت یافته خیر سلامتی باطراف فرستادند - جمیع فتنها فرونشست -
اردو بنواحی قلعه ظفر^{۱۲} رسید - درین وقت^{۱۳} (خواجه معظم) - خواجه
رشیدی را که از عراق در رکاب آنحضرت آمده بود قتل نمود و از کابل
گریخت - حسب الحکم مجوس گشت .

- (۱) در طغقات اکبری صفحه ۶۶ ، قراچه خان میرزا عسکری را محافظت می کرد .
(۲) در نسخه الف ، نواحی قلعه معظم ، و در نسخه ج ، نواحی قلعه ظفر معظم رسید .
(۳) در طغقات اکبری صفحه ۶۶ ، خواجه معظم برادر حضرت مریم مکانی درین وقت
خواجه رشیدی را که از عراق در رکاب آمده بود قتل آورده بکابل گریخت - حسب الحکم
مجوس گشت . و در اگرنامه صفحه ۲۵۳ و از سوانحی که درین سال واقع شد گفته شد
خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت - محلی ازین سائحه آنکه خواجه معظم
باتفاق معنی اباباشان سخنان تعصب در میان آورده و تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم
رمضان این سال (پهصد و پنجاه و سه) در منزل خواجه مذکور آمده در وقت روزه گشادن
از آب شمشیر نادانی شربت واپس افطار داد - و خواجه معظم و همرازان او را آورده مفید
ساختند انتهی ملاحظاً و در ورثه جلد اول صفحه ۳۳۹ ، خواجه معظم برادر جولی بیگم خواجه
رشید را که از عراق همراه او آمده بود بنا بر بعضی امور گفته بکابل گریخت و حسب الحکم پادشاه
در آنجا مجوس گشت . - اما در هر سه نسخه نوشته ، درین وقت خواجه رشیدی از عراق در
رکاب آنحضرت آمده بود از کابل گریخت آنجا حسب الحکم مجوس گشت ، و این صحیح نیست
از سهو کاتب است لهذا در متن از کتب معتبره درست کرده شد .

میرزا کامران در بهار چون از توجه پادشاه در بدخشان شنید
 جمعی را با خود متفق ساخته بطرف کابل ابلاغ نمود - در راه بسوداگری
 دوچار شد - اسب بسیار بدست آورده و جمیع مردم خود را دواسپه
 ساخته بنواحی غزنی رسید - و جمعی از از آحاد الناس او را بقلعه
 درآوردند - زاهد بیگ حاکم آنجا در خواب غفلت بود بقتل رسید -
 از غزنی خاطر جمع نموده بابلغار متوجه کابل شد - ^(۱) محمدعلی طغای و فضایل
 بیگ و جمعی که در آنجا بودند آن زمان خبردار شدند که میرزا کامران
 بشهر درآمدند - محمدعلی طغای در حمام بود بقتل رسید - و ^(۲) فضایل بیگ
 و مهتر وکیل را میل کشید - این خبر بقلعه ظفر بحضرت رسید - آنحضرت
 فرمان بدخشان و ^(۳) قندز که میرزا هندال مرحمت شده بود بمیرزا سلیمان
 فرستاده کوچ بکوچ متوجه کابل شدند - میرزا بقدر فرصت جمعیت بهم
 رسانیده و شیرافکن باو ملحق شد - و شیر علی کوتوال میرزا کامران بضحاک
 و غوربند آمده حسب المقدور بضبط راه مشغول شد - پادشاه از آب دره

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۶۶ ، محمد علی طغای ، - و در نسخه ج کابل شد - محمد علی
 طغای که در حمام بود بقتل رسید و جمعی که در آنجا بودند خبردار شدند که میرزا کامران
 در شهر در آمد - در قلعه رسیده فاضل بیگ بهر و کله را میل کشید - این خبر ، ،

(۲) در اکبرنامه صفحه ۲۵۸ ، مهتر واصل و مهتر وکیل را (که غلامان خاص
 پادشاهی بودند) میل در چشم کشید ، در نسخه لفظ ، فاضل بیگ و مهر و کله را بدست آورده
 میل کشید ، ،

(۳) در نسخه ج ، قندهار ، - در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۶۰ ، میرزا سلیمان را همان
 بحال (که حضرت گیتی سنائی بابر پادشاه برآورد) میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند) بخشیدند -
 و قندوز و اندراب و خوست و کهورد و غوری و آن حدود بجایگزین میرزا هندال مقرر
 گشت ، ،

بضحاك آمدند - و شیر علی جنگ کرده منہزم گشت و لشکر سلامت عبور نموده به دیه^(۱) افغان نزول کرد -^(۲) روز دیگر میرزا کامران بجنگ بیرون آمد - در اُلنگ^(۳) جنگ عظیم شد - نخست مردم میرزا کامران مردم پادشاهی را پریشان ساخته آخر بسعی ہندال و قراجه خان و حاجی محمد خان مردم باقیح و جوہ انہزام یافتند - و شیر افغان دستگیر گشت^(۴) - چون به نظر آنحضرت در آمد بقتل رسید - و بسیاری از لشکر میرزا کامران بقتل رسیدند - و شیر علی کہ به شجاعت مشہور بودہ ہر روز از قلعہ برآمدہ جنگ می کرد .

انفاقاً خبر رسید کہ کاروانی اسب بسیار دارد - میرزا کامران شیر علی را با مردم فرستاد کہ اسپان بشہر در آرد - جنت آشیانی این خبر یافتہ نزدیک قلعہ آمدہ -^(۵) راہ آمد و شد بہ قلعہ مسدود شدہ - شیر علی

(۱) در نسخہ ج . بہ دیہ افغان .

(۲) در نسخہ الف و ب . نزول فرمود - روز دیگر میرزا کامران مردم پادشاهی را پریشان ساخت آخر بسی ، و در لطیفات اکبری صفحہ ۶۷ . روز دیگر شیر افغان بیگ و تمام مردم میرزا کامران بجنگ بیرون آمدند در اُلنگ یرت چالاک جنگ عظیم شد .

(۳) در نسخہ ج و لیلک . و اُلنگ بالضم بروزن کلنگ مرغزار و چمن و سبزہزار و این لفظ ترکی است - و اُلنگ بفتحین بروزن پلنگ دیواری کہ بر روی دژمگہ برای حفظ لشکر کشند و نیز جسی را گویند کہ مردم بیرون قلعہ جائجا بجهت گرفتن قلعہ و مردم درون قلعہ بواسطہ محافظت قلعہ تعین کنند - فرهنگ انتہواج جلد اول صفحہ ۳۱۹ .

(۴) در نسخہ ج . دستگیر گشتہ در نظر پادشاہ بقتل رسید .

(۵) در نسخہ الف . قلعہ آمدہ راہ ند کرد .

و آن جماعه بعد از مراجعت در آمدن قلعه راه ن یافتند - یک مرتبه میرزا کامران قصد کرده که بجنگ شیر علی و آن مردم را به قلعه درآورد اما مردم بیرون آگاه شده بوقت بیرون آمدن به ضرب توپ و تفنگ ایشان را بازگردانیدند - و باقی صالح و جلال الدین بیگ که از مردم میرزا کامران بودند بملازمت پادشاه آمدند - و شیر علی و همراهیان او از در آمدن قلعه نا امید شدند - بر مردم قلعه کار تنگ شد - میرزا کامران از کابل بی مروقی چند مرتبه فرمود که شاهزاده اکبر میرزا را به کنگره قلعه جانی که توپ بسیار می رسد نشانند - ماهم آنکه شاهزاده را بغل می گرفت و خود را در پیش می کرد - حق سبحانه تعالی آن برگزیده خود را محافظت می نمود - القصه جمعی از اهل کابل از قلعه بیرون آمده هر یک به طرفی فرار نمودند - بادشاه فوجی بتعاقب ایشان فرستاد تا بسیاری از ایشان به قتل آوردند و دستگیر نمودند - میرزا کامران در کابل مضطرب بود - از اطراف و جوانب لشکریان روی بدرگاه پادشاهی آوردند - میرزا سلیمان از بدخشان کمک فرستاد - الغ میرزا از قندهار و قاسم حسین میرزا با جمعی از نوکران بمدد رسیدند - میرزا کامران در طلب صلح شد - آنحضرت بشرط ملازمت قبول کردند - اما میرزا از ملازمت کردن اندیشید و در مقام فرار شد - چون امرای الوس چغتائی بگرفتاری میرزا کامران بجهت گرمی بازار خود راضی نبودند باو پیغام کردند که بادشاه درین^(۱)

(۱) در نسخه ج ، بادشاه دی روز جنگ خواهد کرد .

دو روز بر قلعه جنگ می اندازند - دیگر توقف مصلحت نیست -
میرزا کامران از ناموس^(۱) بیگ و قراچه خان آزرده خاطر بود -
سه^(۲) پسر خورد سال ناموس بیگ بقتل آورد - و از دیوار قلعه بیپایان
انداخت - مردم درونی و بیرونی از بیمروئی میرزا کامران آزرده
خاطر گشتند - و سردار بیگ^(۳) پسر قراچه خان را بر بالای قلعه در
دیوار گرفت - قراچه خان را پادشاه دلداری نمود - قراچه خان نزدیک
قلعه رفته فریاد کرد که اگر پسر من کشته شود بعد از گرفتن میرزا کامران
و میرزا عسکری بقتل خواهند رسید .

چون میرزا کامران از همه جا نا امید شد از طرف خواجه نواز
^(۴) قلعه را سوراخ کرده براهی که امرای بیرون نشان داده بودند^(۵) بدر
(۱) در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۶۳ و در طبقات اکبری جلد اول صفحه ۶۹
و بابوس بیگ .

(۲) در اکبرنامه جلد اول ۲۶۳ . میرزا کامران همت ناهص خود را بر سیاست
کودکان معصوم و طفلان بی گناه و آلودگی پاکدامان مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار
سپرد و خود سه پسر آورا (که یکی هفت ساله - و دوم پنج ساله - و سوم سه ساله بود)
مداب تمام بر خاک ریخت .

(۳) در اکبرنامه صفحه ۲۶۲ . سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر
مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۶۹ . از جانب خواجه خضر دیوار قلعه را سوراخ
کرده .

(۵) در اکبرنامه صفحه ۲۶۷ . میرزا باشارت این جماعه از دروازه دهلی برآمده از
همانجا (که نشان داده بودند) شب پنجشنبه هفتم ربیع الاول نهمد و پنجاه و چهار (۹۵۳)
طریق فرار سپرد و متوجه بدخشان شد .

رفت - آنحضرت حاجی محمد خان را بتعاقب او فرستاد - حاجی مذکور
بمیرزا کامران نزدیک رسید - میرزا او را شناخته بزبان ترکی او را گفت
«بابا قشقه نی مین ندوب» - چون حاجی پیوسته طالب فتنه بود برگشت «
شاهزاده اکبر بسعادت ملازمت پدر بزرگوار مشرف شد - مراسم
شکرگذاری بجا آورد - و میرزا کامران چون از قلعه پریشان دل
و بی سامان بدامن کوه کابل رسید بعضی سواران^(۱) باو دوچار شدند - آنچه
اسباب و رخت داشتند بتاراج بردند - آخر یکی از ایشان میرزا را شناخته
بانها گفت - سرداران الوس هزاره میرزا را جان که شیرعلی نوکر میرزا
بود رسانیدند - یک هفته دران نواحی توقف افتاد - قریب صد و پنجاه
سوار برو گرد آمده متوجه غور شد - میرزا بیک برلاس حاکم
غور با سه صد سوار و هزار پیاده با میرزا جنگ کرده شکست یافت -
اسب و یراق آن جماعه بدست لشکر میرزا افتاد - فی الجمله قوتی بهم
رسید - از آنجا متوجه بلخ شد - با پیر محمد حاکم آنجا ملاقات نمود -
بامداد او میرزا به بدخشان آمد - غور و طالقان^(۲) را میرزا
متصرف گشت - از اطراف و جوانب لشکریان او بتلازمت آمدند -

(۱) در نسخه ج ، تمه نی بین اندوب ، در طبقات اکبری صفحه ۶۹ ، بابا قشقه نی

من ایلدوب یعنی پدر تو بابا قشقه را من مثل ته آورده ام ،

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۰ ، کابل رسید - هزارها یار دوچار شده ،

(۳) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۰ ، غوری و بقلان ، در نسخه ج ، تالقان ،

پیر محمد بولایت خود مراجعت نمود - میرزا متوجه سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا شد - ایشان طاقت نیاورده از طالقان بجانب کولاب رفتند - میرزا کامران در بعضی از ولایت بدخشان مستقل شد »

قراچه خان و دیگر امرا که درین ایام خدمت خوب بجا آورده بودند مغرور شده توقعات غیر مقدور از آنحضرت نمودند - از آنجمله قتل خواجه غازی وزیر و تعیین خواجه قاسم بجای او بود - (این معنی) بر خاطر مبارک گران آمد - موافق مدعای ایشان جواب نفرمود - امرا با یکدیگر اتفاق نموده بوقت چاشت سوار شده گله^(۱) آنحضرت که در خواجه دیواج^(۲) بوده پیش انداخته متوجه بدخشان شدند - آنحضرت^(۳) بعد از طلوع صبح و جمع آمدن لشکر سوار شده تعاقب نمودند - مخالفان بایلغار خود را بغوربند رسانیدند - از پل گذشته پل را ویران کردند - و مردم پیش آنحضرت بآن جماعه رسیده جمعی را

(۱) در نسخه خطی طغفات اکبری ، گله اسپان ، نوشته »

(۲) در نسخه ج ، خواجه الواح ، در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۲ درین ولا قراچه خان استدعا نمود که خواجه غازی را سته پیش من مرستد تا گردش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تواء رعایت فرماید - چون امثال این امور از حضرت جهانبانی صورت نمی یافت از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کبیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد انتهى
ملخصاً »

(۳) در نسخه ج ، آنحضرت بقلعه از اطلاع جمع آمدن لشکر خیر یافته تعاقب نمود ، و در هر دو نسخه الف و ب ، پادشاه از اطلاع جمع آمدن لشکر شنید سوار شده تعاقب نمود ، در متن کتاب از طغفات اکبری جلد اول صفحه ۷۰ نقل کرده شد »

تادیب نمودند - چون شب شد^(۱) پادشاه بکابل شدند که بعد ازان استعداد سفر بدخشان نموده شود - آن جماعه^(۲) نزد میرزا کامران^(۳) رفته تیمورعلی را در پنجشیر گذاشته اخبار اردوی آنحضرت بایشان رسانید - آنحضرت عزیمت بدخشان نمودند و فرامین بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا هندال فرستادند - میرزا ابراهیم از راه قلعه بنواحی پنجشیر^(۴) آمد و از تیمورعلی خبر یافته بر سر او رفته او را بقتل رسانید - در قراباغ کابل بشرف خدمت رسید »

و میرزا کامران درین ایام شیرعلی را بموجب استدعای او بدفع میرزا هندال فرستاد - و لشکریان میرزا هندال شیرعلی را

(۱) در نسخه ج ، چون شب شد آنحضرت مراجعت نکابل مستقر بدخشان خواستند که توجه نمایند ، و در نسخه الف و ب دیکابل شدند و سفر بدخشان خواستند که توجه نمایند .
(۲) در طقات اکبری صفحه ۷۱ ، آنجماعت نزد میرزا کامران رفته تمرعلی شنالی را به پنجشیر گذاشتند ، و در اکبرنامه صفحه ۲۷۳ ، کوتاه اندیشان فرار نموده تمرعلی شنالی را (که وکیل قراچه خان بود) در پنجشیر گذاشتند ، در نسخه الف و ب پنجر و در نسخه ج ، تبهر .

(۳) در نسخه الف و ب و ج ، نزد سلیمان میرزا رفته ، در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۱ ، نزد میرزا کامران رفته ، و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۳ ، کوتاه اندیشان فرار نموده تمرعلی شنالی را که وکیل قراچه خان بود در پنجشیر گذاشتند که در آن حدود با خبر بوده اخبار کابل میسرسانیده باشد و خود از کابل هندوکوه گذشته در کسم بمیرزا کامران ملحق شدند ،

(۴) در نسخه ج و تبهر آمد ، و در نسخه الف ، فرامین مطاع بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم از راه قلعه بریان بنواحی پنجهر آمد .

دستگیر کردند - دران وقت که میرزا هندال (بملازمت حضرت) آمد - شیرعلی را مقید بنظر گذرانید - آنحضرت از کمال مروت گناهان او را تابود انگاشته غور را باو مرحمت فرمود - میرزا کامران - قراچه خان و جمعی را که از کابل آمده بودند در کشم گذاشته خود بطالقان رفت - حضرت پادشاه میرزا هندال و حاجی محمد خان کوکه و جمعی دیگر را^(۱) بطریق منقلای بجانب کشم روان ساخت - قراچه خان بمیرزا کامران پیغام داد که اکثر^(۲) مردم کار آمدنی پادشاه بمیرزا هندال همراه اند و پادشاه دور است - ایلتغار کرده دفع میرزا هندال نموده‌اید - بعد ازان با آنحضرت جنگ کردن آسان است - میرزا کامران بتعجیل به کشم آمد - در شب بر آب طالقان وقتی که میرزا هندال و لشکریانش از آب گذشته بود (باشان رسید) - درحمله اول ظفر یافته جمیع اسباب میرزا هندال و آن جماعه^(۳) بتاراج رفت - پادشاه نیز دران وقت بلب آب رسیدند - و بواسطه گذر^(۴) لحظه توقف واقع شد - بعد عبور آب هراول آنحضرت بمردم کامران رسید - و شیخم خواجه خضری و اسماعیل بیگ دولدای را دستگیر نموده بنظر پادشاه درآوردند - و میرزا کامران بقصد هراول آنحضرت معاودت نمود -

(۱) در نسخه ج ، جمعی دیگر بجانب کشم . .

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۱۷۰ ، میرزا کامران غیر فرستاد که جمعی قلیل با میرزا

هندال همراه اند . .

(۳) در نسخه الف ، تاراج دادند . .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۱۷۰ ، بواسطه پیدا کردن گلو . .

چون بیکدگر رسیدند علمهای بادشاه بنظر درآمد - میرزا کامران طاقت توقف نیاورده بطرف طالقان بدر رفت و آنچه بوده^{۱۱} بتاراج داد .

میرزا مذکور از اذبکان مدد طلبید - چون از ایشان نومید شد بغایت مضطرب گشته از در عجز درآمد - و رخصت مکه معظمه درخواست - آنحضرت باز ترحم نموده ملتئم او را قبول نمود - اما بشرط آنکه امرای باغی را بدرگاه فرستد^{۱۲} - میرزا کامران گناه بابوس^{۱۳} بیگ را درخواست نمود - و دیگر امرا را به ملازمت فرستاد - ایشان خجل و شرمسار بدرگاه آمدند - آن حضرت گناه آنها بخشید - میرزا کامران از قلعه بیرون آمد و دو فرسخ برفت - چون گمانی نداشته که آن حضرت^{۱۴} گناهان او را باوجود قدرت بخشد و بحال خودگدارد ازین مرحمت بغایت شرمنده شده عزیمت ملازمت نمود .

(۱) در نسخه ج . و آنچه بود بتاراج برد . و در ضفحات اکبری صفحه ۲۲۰ . آنچه بتاراج برده بودند - آنچه داشت - بتاراج داده در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۷۶ سال و ماه این واقعه اواسط جمادی الاخری نهند و پنجاه و پنج (۹۵۵) داده است و در صفحه ۲۷۶ ذکر شده و در سر اسباب کار قلعچیان نزاع کشید - آنحضرت حکم مرل فرمودند - یعنی آنچه هر کس را بدست آمد ازو باشد - و دیگری طمع دران نمایند . در فرهنگ التدراج جلد دوم صفحه ۹۸۵ قلفیجی بالضم و لام مشدد مضموم و سکون فاف ثانی و کسر جیم فارسی - آنکه نوکر باشد مگر نوکر بادشاه نباشد یعنی خدمتگار نیز آمده .

(۲) در نسخه الف و ب ، بدرگاه فرستد - ایشان خجل و شرمسار بدرگاه آمدند - آنحضرت گناهان ، .

(۳) در نسخه ج ، بابوس بیگ ، .

(۴) در نسخه ج . که آنحضرت باوجود قدرت او را بحال خود گذارند ازین مرحمت . .

چون این معنی بعرض پادشاه رسید بغایت انبساط فرمود و میرزایان را باستقبال او فرستاد - بوقت ملازمت نهایت مهربانی بجا آورد و اسباب (سلطنت) میرزا کامران از سر نو^(۱) مرتب گشت - سه روز در همان منزل توقف فرموده ضویها و جشنها ترتیب یافت - بعد از آن ولایت کولاب باقطاع میرزا کامران مقرر گشته - و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در کشم ماندند - و ارتوی بزرگ به طرف کابل متوجه شد - و در اوایل زمستان کابل محل نزول گشت - حکم شد که لشکریان باستعداد شوند - آخر سال^(۲) پادشاه بجهت تسخیر بلخ روان شدند^(۳) - و کس بطلب میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا ابراهیم و میرزا هندال فرستاد - چون آنحضرت بولایت بدخشان آمدند - همه به ملازمت رسیدند - میرزا کامران و میرزا عسکری دیگر باره

(۱) در نسخه ج راز سر دیگر باره مرتب .

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۸۵ در اوایل سال نهم و پنجاه و شش (۹۵۶) بهرمت

بلخ متوجه شدیم .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۳۴۰ بهرمت تسخیر بلخ از کابل روان شدند - و کس

بطلب میرزا کامران و میرزا عسکری کولاب رفت - و میرزا هندال و میرزا سلیمان چون آنحضرت بدخشان درآمدند بملازمت آمدند - و میرزا ابراهیم بموجب التماس میرزا سلیمان در کشم توقف کرد - میرزا کامران و میرزا عسکری دیگر بار مخالفت کرده بملازمت نیامدند - آنحضرت کوچ بر کوچ بیای قلعه ایبک آمد، در اکبر نامه صفحه ۲۸۵ و مناشیر مطاعه به میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (در ساختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رساند) شرف اصدار یافت .

مخالفت کرد بخدمت نیامدند - آن حضرت کوچ بکوچ بقلعۀ ایبک^(۱) آمد - اتالیق پیر محمد خان حاکم بلخ با جمعی از امرای معتبر در قلعه مستحصن شدند - آن حضرت قلعه را محاصره نمود - اذبکان مضطرب شده بامان از قلعه بیرون آمدند .

چون میرزا کامران بخدمت نیامده بود - امرای جمع شده قرعۀ مشورت در میان انداختند که مبادا چون لشکر متوجه بلخ شود میرزا کامران باز قصد کابل نماید - آنحضرت فرمودند که عزم این یورش مصمم یافته توکل کرده میرویم - پای سعادت در رکاب دولت آورده متوجه بلخ شدند - امرا و^(۲) اکثر سپاهیان بواسطۀ نیامدن میرزا کامران پریشان خاطر بودند - چون بنواحی بلخ رسیدند بوقت فرود آمدن لشکر - شاه محمد سلطان اذبک^(۳) با سه صد سوار رسید - و جمعی بدفع او روان شدند - جنگ عظیم شد - کابلی برادر^(۴) محمد خان قورچی درین معرکه بقتل رسید - یکی از نامداران اذبک گرفتار گشت - روز دیگر پیر محمد خان از شهر بیرون آمد - و عبدالعزیز خان ولد عبدالله خان

(۱) در نسخه ج . قلعه اتک . و در اکبرنامه صفحه ۲۸۶ . که ایبک را (که از نواح بلخ است - و به محمودی و افروزی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان منخلص سازند .

(۲) در نسخه الف و ج . امرا اکثر و سپاهیان .

(۳) در نسخه الف و طبقات اکبری صفحه ۷۳ . سیصد سوار .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۷۳ . برادر محمد قاسم خان مورجی .

و سلاطین حصار نیز بکسک او آمدند - روز دیگر هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند - جنگ شروع گشت - آنحضرت ببدن بی بدل سلاح آلهی پوشیده و میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجی محمد خان هراول مخالفان را شکست داده بشهر گریزاندند - پیر محمد خان و همراهیان او نیز برگشته بشهر درآمدند - چون اکثر امرای چغتای بواسطه نیامدن میرزا کامران دل نگران بودند که اهل و عیال ایشان در کابل بوده درین شب که صباح آن بلخ در تصرف درمی آمد - جمع شده بعرض رسانیدند که از جویبار بلخ گذشتن مصلحت دولت نیست - صلاح درانست که بجانب دره گز رفته جای مستحکم بجهت اردو معین سازیم - در اندک فرصت همه مردم بلخ بملازمت خواهند آمد - مبالغه بجائی رسید که آنحضرت کوچ کرد - چون ^(۱) دره گز بجانب کابل است - دوست و دشمن که از مشورت آگاه نبودند مراجعت تصور کردند - اذبکان دایر شده تعاقب کردند - میرزا سلیمان و ^(۲) حسن قلی سلطان مهرداد که بمحافظت عقب لشکر مانده بودند با هراول اذبک جنگ کرده شکست یافتند - و لشکر کابل که برفتن آنجا مایل بودند هرکس بطرفی بدر رفت و اختیار از دست رفت - سی هزار کس از مخالفان رسیدند - آنحضرت بنفس نفیس درین معرکه حمله بر مخالفان آورده بزخم ^(۳) نیزه دوکس را انداخته بقوت بازوی

(۱) در نسخه الف دره بجانب ۵۰

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۹۰ - حسین قلی ۵۰

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۷۲ و بزخم نیزه شخصی را ۵۰

از میدان بیرون^(۱) آمد - و میرزا هندال و تردی بیگ و منعم خان جنگ نموده آثار دلاوری بظهور آوردند - پادشاه باز بکابل آمد - آن سال^(۲) در آنجا بسر برد - میرزا کامران^(۳) در کولاب بود و چاکریک کولابی باز مخالفت کرد - میرزا کامران - میرزا عسکری را بجنگ او فرستاد - میرزا عسکری شکست یافت - از این طرف میرزا سلیمان و^(۴) میرزا هندال برو حمله کردند - میرزا کامران طاقت نیاورد - نزدیک^(۵) رستاق آمد - اذنبک بر سر او جمع آمده اسباب او را بتاراج^(۶) بردند - میرزا کامران^(۷) پریشان حال خواست که از راه^(۸) ضحاک بمیان هزاره در آید .

(۱) در اکبر نامه صفحه ۲۹۰ - حضرت جهانبانی بهس نفس مبارزتهای شگرف . . . ظهور آوردند - و دران بیشه شیران بردرخش جهان گرد زرین هام . . . بزخم تر افتاد - و حدر محمد آخته اسب خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده بان خدمت سر بلند گفت و حاجت ایزدی آن صاحب سر بر سروری را نگامبانی فرموده بتأمین رسانید .

(۲) در اکبر نامه صفحه ۲۹۲ - در اواسط (۹۵۷) هجری و پنجاه و هفت هلالی از کابل ریاست عزیمت ر ارواخته متوجه آنصوب صواب گشتند .

(۳) در هر سه نسخه الف و ب و ج - میرزا منعم در کولاب .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۲۵۰ - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم از کشم و قندز متوجه او شدند .

(۵) در نسخه ج - دوسال . و در نسخه الف - روشانی .

(۶) در اکبرنامه صفحه ۲۹۲ بتفصیل این واقعات را ذکر کرده

(۷) در نسخه ج - کامران درخواست که از راه .

(۸) در طبقات اکبری صفحه ۷۵ و در اکبرنامه صفحه ۲۹۲ از راه ضحاک و بامیان

سود را در میان هزاره کشید .

آنحضرت آگاه شده جمعی کثیر از امرا و لشکریان (بضحاک و بامیان فرستاد) قراچه خان و قاسم حسین و دیگر از امرای بی دولت و بی وفا که در خدمت پادشاه بودند کسی نزد او فرستادند (که از راه قبیچاق می باید آمد - که در وقت جنگ ما همه بخدمت بیائیم - چون میرزا کامران نمودار شد - قراچه خان و رفیقان او) خاک بی مروتی بر فرق خود بیخته میرزا کامران ملحق شدند - از آن طرف بجنگ ایستادند - با آنکه اندک مردم بآنحضرت همراه بودند از کمال شجاعت پای ثبات افشوده جنگی عظیم کردند - حسن قلی^(۱) و سلطان محمد و احمد بیگ پسر میرزا قلی درین جنگ زخم گران خورده از اسب افتادند - آنحضرت بنفس نفیس خود کوشش فرموده چنانچه^(۲) دو زخم شمشیر بر فرق مبارک رسید - و اسب سواری نیز زخمی شد - بچابک دستی خود^(۳) بیرون آمدند - و مخالفان را از خود جدا ساخته سلامت رسیدند - و بجانب^(۴) بامیان تشریف بردند تا جمعی که بآن راه رفته بودند بخدمت ملحق شدند - میرزا کامران بار دیگر کابل را بتصرف در آورد *

آن زمان با حاجی محمد و جمعی که همراه بودند بجانب بدخشان تشریف

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۵۷۷ د پیر محمد آختابگی و احمد پسر میرزا قلی درین

جنگ کشته شدند - و میرزا قلی زخم خورده از اسب افتاد *

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۵۷۷ ، زخم شمشیری بر فرق ، *

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۵۷۷ د آنحضرت بضرر تیر مخالفان را از خود دور

ساخته سلامت بیرون رفته ، *

(۴) در نسخه ج د بجانب سپاهیان ، و در طبقات اکبری د بجانب ضحاک و بامیان ، *

بردند - شاه بداغ خان و تولک و مجنون و دیگر مجموع ده نفر بودند. خبرگیری
جانب کابل فرستادند - و بغیر از تولک از آن جماعه دیگری نیامد - آنحضرت
از بیوفائی نوکران تعجب نمود - در نواحی اندراب مقام فرمودند -
سلیمان میرزا و ابراهیم میرزا و میرزا هندال چون (از آمدن حضرت)
خبر یافتند با لشکرهای خود بملازمت آمدند - بعد از آن متوجه کابل
شدند - در ^(۱) پای قصبه ابرام میرزا کامران با قراچه خان و لشکر کابل در
برابر آمد - از طرفین صف آرائی کردند - درین وقت خواجه عبدالصمد
مصور ^(۲) از کامران گریخته نزد آنحضرت آمد - نوازش یافت - میرزا
کامران طاقت نیاورده بدامن کوه ^(۳) رفت و قراچه خان گرفتار آمد -
شخصی او را بملازمت می آورد - ^(۴) پسر علی بهاری که برادر او را قراچه
کشته بود - درخورد و غنیمت یافته قراچه را بقتل آورد - میرزا

(۱) در نسخه الف ، در پائین قلعه اسرام میرزا کامران ، و در طبقات اکبری صفحه ۷۶

در مابین عقبه و اشترگرام میرزا کامران ، و در اکبر نامه صفحه ۳۰۳ ، چون موکب
عالی نزدیک اشترگرام رسید - میرزا کامران ،

(۲) در نسخه ج ، عبدالصمد منصور ،

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ ، کوه مندروود ،

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ می آورد - در راه قنبرعلی بهاری که برادر او

بمروود قراچه خان در قندهار بقتل رسیده بود ، و در اکبر نامه صفحه ۳۰۳ ، قنبرعلی بهاری

(که از ملازمان میرزا هندال بود و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب می رسد

، طاقت او را برداشته شمیر بر فرق او می زند - و می شکافد و سر او را بریده بملازمت

عسکری درین شب بدست لشکریان پادشاه گرفتار گشت - پادشاه مظفر
و منصور در کابل درآمد - یک سال در کابل گذرانید .

سال دیگر جمعی از سپاهیان واقعه طلب گریخته نزد میرزا کامران
رفتند - قریب هزار و پانصد سوار برو گرد آمدند - آن حضرت بار دیگر
بدفع^(۱) میرزا کامران متوجه شد - او طاقت نیاورد^(۲) اتفاقاً افغانان
برو گرد آمدند - پادشاه فرمان به بیرم خان فرستاد که خود را بغزنی
رساند - میرزا کامران از ولایت پشاور براه بنگش و گردیز متوجه غزنی
گشت - اما قبل از رسیدن او^(۳) بیرم خان در غزنی رسیده بود - حاجی
(محمد خان) ناچار نزد او رفت - باتفاق به کابل آمدند - میرزا کامران^(۴)

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۶ ، بالضرورت آنحضرت بجانب لغمانات بدفع میرزا

کامران .

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۷۶ ، او طاقت نیاورده باتفاق افغانان مهمند و خلیل
و دلوود زنی و ملکان لغمانات بطرف سنده گریخت - و آنحضرت در لغمانات مدتی بشکار
مشغولی فرموده بکابل مراجعت فرمودند - میرزا کامران بار دیگر بیان امنانان در آمده -
آنحضرت دیگر بار بدفع او روان گشت و به بیرم خان حاکم قندهار فرمان رفت که هر طریق
تواند به غزنین آمده حاجی محمد خان را بدست آورد - حاجی محمد خان کس نود میرزا کامران
فرستاد که خود را غزنین باید رسانید - که بنده تاہم - و ولایت غزنین تعلق بشما دارد -
میرزا کامران از ولایت پشاور .

(۳) در هر دو نسخه الف و ج ، از رسیدن او میرزا در غزنی رسیده بود ، و شاید از
سہو کاتب لفظ او ، الحاق یافته و عبارت در اصل نسخه شاید این طور بود ، از رسیدن میرزا
او (بیرم خان) در غزنی رسیده بود ، درینجا از طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۷۷ نقل کرده
شد تا مطلب واضح گردد .

(۴) در نسخه ج ، میرزا کامران ولایت در خبر یافته یکایک به پشاور برگشت .

در راه خبر رفتن حاجی به کابل شنیده به پشاور برگشت - آن حضرت از نواحی^{۱۱} بامیان به کابل مراجعت فرمود - چند روز قبل از آن که آنحضرت (بکابل) تشریف فرمایند - حاجی از کابل گریخته بغزنی رفت - پادشاه بیرم خان را با اکثر امرا بدفع او فرستاد - او دیگر باره باتفاق بیرم خان بدرگاه آمده نوازش یافت :

میرزا عسکری^{۱۲} را حسب الحکم خواجه جلال الدین محمد^{۱۳} بدخشان برد - ^{۱۴} به میرزا سلیمان سپرد که از راه بلخ رخصت مکه نماید - میرزا سلیمان او را به بلخ فرستاد - ایام حیات میرزا عسکری درین سفر به نهایت رسید - میرزا کامران را افغانان مہمند در میان خود نگاه داشته در مقام مدد او گشتند - آن حضرت دیگر بار عازم دفع او گشتند - و حاجی محمد درین یورش بجهت کثرت جرایم با برادر بقتل رسید - درین مرتبه میرزا کامران باتفاق افغانان باردوی بادشاهی شهبخون

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۷ بر حضرت اُشبانی از لغانات بکابل مراجعت نمود و در نسخه ج د آنحضرت از نواحی آن بکابل :

(۲) در اکبر نامه صفحه ۳۰۸ ، به میرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بلخ محمل سفر حجاز نهد - میرزا سلیمان « اعنثال امر عالی نموده میرزا عسکری را بحاتب بلخ روان ساخت . در سال (۹۶۵) نصد و شصت و پنج در میان شام و مکه پیافه عمر او پر شد . »

(۳) در اکبر نامه صفحه ۳۰۷ و در طبقات اکبری صفحه ۷۷ خواجه جلال الدین محمود نوشته :

(۴) در نسخه الف و ج بدخشان برد - و همراه ساچا که او بدخست رفته بود به بلخ فرستاد .

آورد - میرزا هندال درین شب بشهادت^(۱) رسید - میرزا کامران کاری
نساخته گریخت - خیل و حشم میرزا هندال بشاهزاده عالمیان جلال الدین محمد
اکبر مرحمت شد - ولایت غزنی که در جاگیر او بود با توابع و لواحق
شاهزاده دادند :

میرزا کامران را افغانان بعد از آن که بادشاه بقصد ایشان
روان شد نتوانستند محافظت نمود - از همه جا^(۲) مایوس شده
بهندوستان^(۳) رفت و تمام اهل و عیال او تاراج افغانان شد
بادشاه باز به کابل آمد^(۴) - چون میرزا کامران از اسلام خان سلوک خوب
تدید آزرده شده به کوهستان^(۵) در آمد و بسی بسیار خود را بساطان^(۶)

(۱) در اکبرنامه صفحات ۳۱۳-۳۱۴ واقعه شهادت میرزا هندال بطوالت ذکر کرده

و نیز نوشته « تاریخ شهادتش ز شیخون طلب »^{۵۸}

(۲) در نسخه ج ، محافظت نمود از همانجا منول شده بهندوستان رفت - تمام اعمالان

بتاراج رفتند . »

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۷۸ ، به هندوستان گریخته نزد سلیم خان امان رفت . »

(۴) در نسخه تلف : باز بکابل آمد - بعد چند روز که لشکریان آسوده گشتند از راه

نیاس و کردیز عزیمت هندوستان فرمود تمام مردمان سرایا - بر اصل یافتند از میان دنکوت

و نیلاب از آب سنده عبور کرد - میرزا کامران چون از سلیم خان ، و در طبقات اکبری

صفحه ۷۸ ، آنحضرت بکابل مراجعت کردند - و بعد از چند روز که لشکریان آسوده شدند از راه

بنگش و کردیز عزیمت هندوستان فرمودند - و تمام هنرمندان که در اطراف و جوانب بودند

تادیب براصل یافتند و از میانه دنکوت و نیلاب آنحضرت از آب سنده عبور کرد -

و میرزا کامران چون از سلیم خان ، »

(۵) در طبقات اکبری چنانچه دوم صفحه ۷۸ ، کوهستان سوالک ، »

(۶) در طبقات اکبری صفحه ۷۸ ، بولایت سلطان آدم گنگهر رسانید ، »

ککهر رسانید - سلطان (آدم) اورا محافظت نموده بدرگاه آورد - در نواحی هر هاله ^(۱) آنحضرت از جرایم او درگذشتند - اما لشکریان و امرای الوس چغتائی که بواسطه مخالفت میرزا انواع پریشانی و محنت کشیده بودند اتفاق نموده نزد آنحضرت آمدند که میرزا فتنه انگیز است - باز قرض عهد خواهد کرد - لاجرم بنابینا ساختن او رضا دادند - علی دوست و ^(۲) سید محمد و غلام علی شش انگشت - به نیشتر چشم میرزا را از حلیه بینائی عاقل گردانیدند ^(۳) - میرزا بعد این واقعه رخصت مکه طلبید - باسباب سفر دلخواه روان گردید - انجا ودیعت حیات ^(۴) سپرد - پادشاه ^(۵) پائین قلعه رهناس آمدند - اراده تسخیر کشمیر فرمودند -

(۱) در طبقات اکبری صفحه ۷۸ ، نواحی پر هاله .

(۲) در نسخه الف ، و سید محمد را حجای بود بانگشت نیشتر چشم . . . را - و در نسخه ج ، و سید محمد راجه می بود بانگشت نیشتر چشم میرزا را - از طبقات اکبری صفحه ۷۸ نقل کرده شده .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۷۸ ، تاریخ ابن واقعه به نیشتر یافته (۹۶۰) و در اکبرنامه جلد اول صفحه ۲۲۸ ، این قضیه در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت بوقوع آمد و خواجه محمد مومن فرخودی تاریخ این قضیه را نیشتر (۹۶۰) یافته بودند .

(۴) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۲۳۱ ، در یازدهم ماه ذی الحجه در منا سال (۹۶۳) نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجماعت دعوت حق نموده محل عدم بست ، و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۵۵ ، میرزا رخصت حج گرفته از راه سده بمکه معظمه رفت و کوچ خود را که دختر میرزا شاه حسین ارغون بود همراه بود و سه حج کرده بتاریخ یازدهم ذیحجه سنه اربع و شصت و تسعمائة (۹۶۳) همانجا فوت شد .

(۵) در نسخه ج ، حیات سپرد پادشاه را باین قلعه رشک آمد و اراده سفر کشمیر کرد چون از راه کشمیر و سفر آن ناراضی بودند ، و از رهناس مراد آن قلعه رهناس است که شیر شاه در پنجاب بنا کرده بود - ببینید صفحه ۲۲۸ .

چون امرا از سفر کشمیر و محنت آن ناراض بودند - از آنجا برگشته
 بتعمیر قلعه^(۱) بلرام پرداختند - همه لشکریان باهتمام تمام راست نمودند -
 بعد آن به کابل آمد و شاهزاده عالمیان را بغزنی رخصت نمود - درین اثنا
 خبر فوت اسلام شاه^(۲) و تفرقه و ناسازی امرای هندوستان رسید - اراده
 فتح هندوستان بخاطر آورد - درین اثنا ارباب حسد بعرض رسانیدند که
 بیرم خان سر مخالفت دارد - آنحضرت عزیمت قندهار کرد - بیرم خان
 سه منزل باستقبال آمد - و آثار دولت خواهی آن چنان بظهور آورد که
 مزیدی بران صورت نبندد - وقت^(۳) مراجعت قندهار بمنعم خان نامزد
 کرد - او عرض رسانید که چون عزیمت هندوستان بخاطر دارید درین
 وقت تغیر و تبدیل حکام باعث تفرقه لشکر است - بعد فتح هندوستان
 بمقتضای وقت عمل خواهید نمود - همچنان قندهار به بیرم خان مقرر
 ماند - و زمین داور باقطاع به بهادر خان داد -^(۴) و ریای جاه و جلال
 به کابل آمد و باستعداد یورش هندوستان مشغول شد .

یورش همایون بادشاه برای فتح هندوستان

بحسب اتفاق روزی بسیر و شکار برآمدند - فرمودند که چون

(۱) در اکبر نامه صفحه ۳۳۱ . چون موضع بگرام (که به پشاور شهرت دارد)
 مورد خیام نصرت شد قلعه آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند مقرر شد که قلعه را
 تعمیر نموده و جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند .

(۲) در نسخه الف و ج . خبر فوت ملجم خان .

(۳) در نسخه ج . در اثناى مراجعت .

(۴) در نسخه الف . داد و اردوی بزرگ باز بکابل روان شد .

یورشِ هندوستان بخاطر است - الحال سه کس^(۱) پی در پی بیایند از نام و نشان آنها پرسیده فال گرفته شود مناسب خواهد بود - اول مردی که پیش آمد نام او پرسیدند - او گفت که نام من دولت خواجه است اول بشارت شد - چون پارهٔ راه رفتند دوری کس پیش آمد - چون نام او پرسیدند او نام خود مراد خواجه گفت - چون از آنجا پیشتر شدند شخصی سیوم پیش آمد - چون از او پرسیدند او نام خود سعادت خواجه گفت - آنحضرت از اسپ فرود آمده سجدات شکر بجا آورد که ازین فال میمونی روی داد - حق سبحانه تعالی سلطنت هندوستان بمن کرامت فرمود - و سه پشت من پادشاهان عالیشان خواهند شد - و حکومت هندوستان تا دیر سال بر آل من خواهد ماند^(۲) - و امرا نیز برین مژدهٔ فال که از عالم غیب نشان بود امیدوار گشته شادیاها کردند که فتح باب دولت شد - و در سنه احدى و ستین و تسعمائه (۹۶۱) آنحضرت پای دولت در رکاب سعادت آورد - سپاه میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر

(۱) در نسخهٔ الف . سه کس که از پی هم درآیند .

(۲) در نسخهٔ ج . خواهد ماند برین مژده که از عالم غیب امیدوار شدند و جشنها و شادیاها نمود تا در سنه ۹۶۹ آنحضرت . و در طبقات اکبری در ذی حجه سنه احدى و ستین و تسعمائه و در اکبر نامه صفحه ۳۳۰ در اوسط ذی الحجه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعت مختار عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک هندوستان معظوف فرمودند .

و میرزا سلیمان با لشکرگران روان شد - چون به پشاور رسید^(۱) بیرم خان از قندهار آمده ملازمت نمود - رایات جاه و جلال از سند گذشت - بیرم خان و سکندر خان اذبک و خواجه خان و تردی خان و جمعی از امرای کبار پیشتر روان شدند - تاتار خان کاشی^(۲) که حاکم رهناس بود طاقت نیاورده فرار نمود - از آنجا کوچ بکوچ متوجه لاهور شدند - افغانان لاهور از وصول موکب همایون خبردار گشته فرار نمودند - بادشاه بی مانی و منازعی در لاهور درآمد - داخل قلعه شدند - امرای چغتی به طرف جالندهر و سرهند روان شدند - و برگزینان پنجاب و سرهند و حصار فیروزه بی جنگ در تصرف درآمد - و حکام تعیین شدند .

و جمعی از افغانان بسرداری نصیر خان و شهباز خان در دیبالپور جمع آمدند - آنحضرت بعد اطلاع ابن خیر امیر ابو المعالی و علی قلی سیستانی را بدفع ایشان فرستاد - بعد از جنگ افغانان شکست یافته اهل و عیال ایشان بغارت رفتند - و سکندر افغان که بر تخت نشسته بود سی هزار سوار به سرداری تاتارخان و هیبت خان به جنگ نامزد کرد - در نواحی جالندهر بهم رسیدند - و باوجود کثرت دشمن و قلت دوست فرار جنگ دادند - از آب بیاه^(۳)

(۱) در نسخه الف ۰ به پشاور رسید بیرم خان و اسکندر خان اودبک و خواجه خان

و تردی بیگ و جمعی دیگر از امرای کبار .

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۸۰ و اکبر نامه صفحه ۲۳۶ و تاتار خان کاشی .

(۳) در طبقات اکبری صفحه ۸۱ ، از آب سلیج ، و در اکبر نامه صفحه ۲۳۳ نیز

، آب سلیج .

عبور کردند - لشکر افغانان از عبور امرای چغتیه خبر یافته آخر روز
بایشان رسیدند - امرای چغتیه اگرچه در قلت بودند و غنیم با شوکت -
دل برجای کرده دادِ دلاوری دردادند - مغلان آغاز کمانداری
کردند - بواسطهٔ ظلمت شب افغانان از غایت اضطراب آتش در دیه
در دادند - چون اکثر خانهای مواضع هندوستان خس پوش اند آتش
در گرفت - صحرای معرکه از شعاع آن روشن گشته - تیر اندازان لشکر
ظفر اثر مغل^(۱) از روشنی آتش بیرون آمده بتاریکی قرار گرفته بخاطر
جمع بکارزار مشغول شدند - مخالفان در روشنی هدف سهام بودند
طاقت نیاورده جا بجا متفرق گشته فرار نمودند - فتح بزرگ روی داد -
بیست فیل و اسباب بسیار بدست لشکر ظفر اثر درآمد .

چون مژدهٔ فتح به لاهور رسید آن حضرت^(۲) بغایت خوش حال
گشته سجدات شکر بجا آوردند - و امرا را نوازش فرمودند - تمام
پرگنات پنجاب و سرهند و حصار فیروزه در تصرف^(۳) در آمد -
و سکندر سور چون از شکست لشکر خود خبر یافت با هشتاد هزار
سوار و پیلان کوه پیکر و توپخانه بسیار بعزم انتقام روان شده سرهند

(۱) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۳۵ نوشته . الفصه ازین روشنی دلاوران ظفر پیشه
بر احوال مخالفان واقعی اطلاع یافته از اطراف متحدانهای دلدوز جاستان بودند - و مخالفان
از حال عساکر فیروزی مند غافل بوده مشت در تاریکی می انداختند .

(۲) در نسخهٔ ج . رسید انحضرت سجدات شکر .

(۳) در نسخهٔ الف . حصار فیروزه و بعضی از اهل دهل بتصرف درآمد . و در
طبقات اکبری صفحه ۸۲ ر . یعنی پرگنات دهل را نیز مغولان متصرف شدند .

آمد - و بر گرد لشکر خود خندق و قلعه مستحکم مرتب نمود - و امرای
الوس چغتائی حسب المقدور جلالت می کردند - و عرایض به لاهور
روان ساخته استدعای^(۱) قدوم نصرت لزوم نمودند - رایات جاه و جلال
به فتح و فیروزی روان شد - بعد از قرب وصول امرا برسم استقبال
بملازمت آمدند - و بسرهند صف آراستند و در میدان آمدند - بعد از
چند روز بعد ازان که مکرر از طرفین جوانان کار طلب دادمردی و دلاوری
می دادند - روزی که نوبت قراولی^(۲) شهزاده عالمیان اکبر میرزا
بوده صف^(۳) جنگ روی داد - از یک طرف بیرم خان خانخانان و از
جانب دیگر اسکندر خان و عبد الله خان اذبک و میر ابو المعالی و علی قلی
سیستانی (بر مخالفان حمله آوردند) - و خرگاه خاص شاهزاده اکبر میرزا
بر حوض رسولانه بر آورده بودند - هر یک از خوانین دران روز آن قدر
لوازم شجاعت و مردانگی نمودند که مزیدی بران صورت نبندد - و توفیق
رفیق گشت - و شکست^(۴) عظیم بر لشکر افغان افتاد - و سکندر تجملات

(۱) در نسخه الف ، استیاد قدوم ، و در نسخه ج ، امتداد قدوم .

(۲) قراول کسی که سپاهی به بند و بر دیدبان نیز اطلاق کنند - فرهنگ اندراج

جلد سوم صفحه ۹۰۱ - قراولی اینجا به معنی دیدبانی است .

(۳) در اکبر نامه صفحه ۸۲ ، جنگ صف ، ۵

(۴) در نسخه ج ، رفیق گشت بعد از جنگ شکست ، و در نسخه الف ، رفیق گشت

اسکندر سور تجملات ، و در طبقات اکبری صفحه ۸۲ ، توفیق رفیق حال مردان لشکر آمده

لشکر افغانان که قریب صد هزار کسی بودند از اندک مردی شکست یافتند ، ۵

بادشاهی گذاشته رو بفرار آورد - و سپاه ظفر پناه تعاقب مخالفان نموده بسیاری از ایشان بقتل رسانیدند - اسکندر با معدودی چند بدر رفت - دو صد^(۱) فیل و پانصد اسپ و خزاین و ظروف نقره آلات و طلا آلات و بارگاه او بدست ملازمان شاهزاده والا اقبال آمد - از آنجا مظفر و منصور به ملازمت آن حضرت رسیده مراسم تهنیت بجا آورد - آن حضرت آن چراغ روشن را بخلعت زیبا و مرصع^(۲) منور گردانید - و بخطاب والای ولی عهدی خوش دل ساخت - از آن جمله بیست فیل و یک صد اسپ و بارگاه سکندر بآن بلند اقبال بخشید - و منشیان عطار د فطنت بموجب فرمان فتح نامها باصراف ممالک روان ساختند - و چنین^(۳) فتح بنام نامی شاهزاده والا اقبال که بحسن اهتمام ملازمانش فتح روی نمود در قلم آوردند - و اسکندر^(۴) خان اذبک پیشتر روان شد - و اردوی ظفر قرین از راه^(۵) سامانه بپای تخت هندستان روان شد - و جمیع افغانان که در دهلی بودند با اهل و عیال بهر طرف فرار نمودند - عجب تفرقه بآنها افتاد - و اسکندر اذبک

(۱) در نسخه الف ، دو صد و پنجاه فیل و سی صد و چند اسپ و خزاین و نقره آلات ، .

(۲) در نسخه الف ، تاج مرصع ، .

(۳) در نسخه ج ، و چندی فتح ، و در نسخه الف و ب ، جلای فتح ، .

(۴) در طبقات اکبری صفحه ۱۳۳ ، سکندر خان اوزبک متوجه دهلی گشت ، .

(۵) در نسخه ج ، سپانه ، .

اول در دهلی درآمد - و میر^(۱) ابوالمعالی را در تعاقب سکندر (سور) که بجانب کوه سوالک رفته بود فرستادند - در ماه^(۲) رمضان بتاریخ هفدهم ماه ابان سنه ۹۶۲ اثنین و ستین و تسعمائه بادشاه انجم سپاه دهلی را منور ساخته بر تخت جلوس نمود - در اکثر سواد هندوستان سکه و خطبه جاری گشت - و^(۳) امرا که در رکاب سعادت بودند نوازش یافته هر یک حاکم دیاری شد - و بقیه این سال بعیش و عشرت و جشنهای عالی گذشت .

(۱) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۴۵۰ . چون رایات نصرت آیات سامانه رسید شاه ابو المعالی را یاحمی از ملازمان درگاه . . . مlahور تعیین فرمودند که اگر اسکندر از کوهستان برآمده در میان ولایت دست اندازی کند نذارک آن بوجه لایق نموده آید و سرانجام مهات صوبه پنجاب بمشار الیه تفویض یافت .

(۲) در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۴۶۲ . در ماه رمضان المبارک سه نهمد و شصت و دو (۹۶۲) حضرت دهلی مستقر چاه و جلال پادشاهی شد . در طبقات اکبری صفحه ۸۳ . در ماه رمضان آنحضرت بدهلی آمد . - در اکبر نامه صفحه ۴۵۹ . روز پنجشنبه غره رمضان سال مذکور (نهمد و شصت و دو) در سیم گذشته (که بر سمت شمالی دارالملک دهلی بر کنار آب چون واقع شده) نزول اجلال فرمودند و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد . - در نسخه ج ه هفدهم ماه ابان سنه ۹۶۶ بادشاه انجم سپاه . و در نسخه الف . در ماه رمضان سنه (۹۶۵) نهمد و شصت و پنج . و در اکبر نامه بعد این واقعه ترک تناول جوان در ماه رمضان از حضرت جهانبانی ذکر کرده . در تاریخ فرشته صفحه ۴۵۹ بیروم خان ابن رباعی در تاریخ فتح گفته : -

منشی خرد طالع میمون ظلید . اشلای سخن ز طبع موزون ظلید

نحریر چو کرد فتح هندوستان را . تاریخ ز شمشیر همایون ظلید

(۳) در نسخه الف و ب . امرایانی که در رکاب .

چون ابوالمعالی که در ^(۱) تعاقب سکندر رفته بامرای کتکی سلوک خوب ننموده همه ازو آزرده گشتند - و اقطاعات ^(۲) ایشان تصرف نموده زر بخرانه عامره رسانید - و در ^(۳) پیرویی سکندر نیز کوتاهی کرد - سکندر روز بروز قوی تر می شد - این خبر بآنحضرت رسید - شاهزاده بلند اقبال جلال الدین محمد اکبر میرزا را بآن مهم نامزد کرد - و ^(۴) بیرم خان را اتالیق ایشان ساختند - و برکاب سعادت ایشان روان کردند - و ابوالمعالی را حکم شد که خود را زود بطرف حصار فیروزه رساند - دران ایام افغانی بود که نام او ^(۵) احمد خان دیوانه می گفتند - در سرکار

(۱) در نسخه الف ه که بدفع سکندر ه

(۲) در طبقات اکبری صفحه ۸۳ ه در اقطاعات ایشان تصرفات کرده بخرانه عامره نیز دست اندازی کرد، و در اکبرنامه صفحه ۳۵۵ ه خبرهای ناخوش از ابوالمعالی رسیدن گرفت . . . و نیز بقیق پیوست که این سید زاده بدست - فرحت خان حاکم لاهور را بیحکم تغیر داده کس خود را بجای او مقرر ساخت - و در خزانه پادشاهی دست درازی می کند - در نسخه ج ه زر بخرانه عامره رسانیدند، و در نسخه الف و ب ه و از اقطاعات ایشان تصرفات نموده بخرانه عالی رسانید، ه اما از طبقات اکبری و اکبرنامه ذکر شد که در خزانه پادشاهی دست درازی کرد لهذا در متن حسب روایت این دو تاریخ نقل کرده شد ه

(۳) در نسخه ج و بخرانه عامره رسانیدند و در ردد (تردد) سکندر نیز کوتاهی نمود سکندر نیز کوتاهی نمود ه

(۴) در اکبر نامه صفحه ۳۵۵ ه اوائل سال نهصد و شصت و سه (۹۶۳) در ساعت مسعود . . . حضرت شاهنشاهی اقبال پرورد آلهی را نائین سلطنت و شکوه اقبال تعیین فرمودند - و بیرم خان را بصورت اتالیق آنحضرت ساختند ه

(۵) در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۸۳ ه دران ایام قبر دیوانه نام درمیان دوآب و سنبل جمعی را با خود متفق ساخته بنیاد غارت و تاراج نهاد ه

سنبل جمعی را باخود متفق ساخته بنیاد تاراج و غارت نهاد - و مردم
کوته اندیش واقعه طلب برو جمع شدند - علی قلی ^(۱) سیستانی را بدفع
او فرستادند - احمد خان ^(۲) در قلعه حصاری شد - چندی در تلاش بودند -
آخر آن قلعه مفتوح شد و احمد خان را کشته یافتند - سر او بدرگاه
والا رسید .

از غرایب ^(۳) واقعات و عجایبِ حادثات آنکه در هفتم ماه
ربیع الاول در آن سنه ^(۴) که مذکور شد - شاه در نزدیک غروب آفتاب

(۱) در نسخه الف و ب ، علی قلی ولد حیدر علی سیستان ، .

(۲) در نسخه الف و ب ، در قلعه بدامون مستحصن شد ، و در طبقات اکبری صفحه ۸۳
در قلعه بدامون مستحصن گشته ، .

(۳) در نسخه ج ، بدرگاه والا رسید - درین زمان از غرایب واقعات و عجایب
حادثات از دور فلکی روی نموده این بود در هفتم ربیع الاول در آن سنه مذکور شد شاه در
نزدیک غروب ، و در نسخه الف و ب ، در هفتم ماه ذی حجه در سنه ۹۶۵ که بالا مذکور شد
نزدیک غروب شد .

(۴) در اکبر نامه جلد اول صفحه ۳۶۳ نوشته که « آخر روز جمعه ربیع الاول نهند
و نصت و سه (۹۶۳) . . . آخرهای روز بر بالای بام کتابخانه برآمده . . . اوائل شام
آن روز خواستند که سعادت فرود آید - چون بزینة دوم رسیده اند مقری مسکن نام آذان
بی هنگام بنیاد کرد - حضرت بمقتضای ادب بتعمیم آذان همان جا اراده شستن فرموده اند - چون
درجات زینة نیز بود و سنگهای لغزنده داشت - در حین شستن پای مبارک در دامن پوستین پیچید
و عصای اشرف لغزید و از پای در آمده بر آمدند و شقیقه یحیی آزرده گی تمام یانت چنانچه
قطره چند خون از گوش راست بر آمده - در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۶۵ ، مقارن این
حال در تاریخ هفتم شهر ربیع الاول که سنه نهند و نصت و سه (۹۶۳) بود پادشاه بر بالای

بر بام^{۱۱} کبوترخانه برآمد - بعد ساعتی که فرود می‌آمدند - موذن بانگ نماز شروع کرد - آنحضرت^{۱۲} در زینة دوم بتعظیم آذان نشستند - وقت برخاستن پای مبارک ایشان لغزید - از نردبان بر زمین افتادند - اهل مجلس سراسیمه شده آنحضرت را بیپوش برداشتند - در حرمگه خاص آوردند - بعد لحظه افاقت یافته سخن گفتند - اطبا در معالجه سعی بسیار کردند - اما سودی^{۱۳} نکرد - روز دیگر ضعف ایشان زیادت شد و کار از معالجه درگذشت - در آن زمان شیخ جولی را زود بملازمت شاهزاده^{۱۴}

بام کتابخانه که در قلعه دین پناه دهلی ساخته بود برآمدند و در حین فرود آمدن موذن بانگ نماز گفت و بجهت تعظیم آذان نشستند و بوقت برخاستن عصا خطا کرد پای ایشان بلغزید و از چند رتبه پایه غلطیده بر زمین آمدند . . . در یازدهم ماه مذکور پادشاه غفران پناه ابن عالم بیوفا را بدرود کردند و بدارالبقا خرامیدند ، - در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۴۹۰ در هفتم آن ماه (ربیع الاول سنه ثلاث و ستین و تسعمانه) نزدیک بوقت غروب آفتاب جنت آشیان بالای بام کتابخانه برآمده لحظه نشست - و بوقت فرود آمدن ناگاه موذن بانگ نماز شروع نمود - آنحضرت بواسطه تعظیم و جواب بانگ نماز بر رتبه دوم نشست و بوقت برخاستن تکه بر عصا کرده خواست که برخیزد عصا لغزیده بدر رفت و پادشاه از نردبان جدا شده بر زمین آمد . . . اطبا بمعالجه مشغول گشتند اما سودمند نیامده یازدهم ماه مذکور بوقت غروب آفتاب همای مرغ روحش آشیان قدس پرواز نمود ، برای مزید تحقیقات روز و تاریخ مغل نیویس مینکس مصنفه هودی والا صفحات ۳۶۲-۳ ملاحظه کنید .

- (۱) در هر سه نسخه ه بام کبوترخانه ، ارقام یافته اما در دیگر کتب تاریخ ، بام کتابخانه ، ثبت شده و نیز در نسخه الف ، بام کبوترخانه بر آمده ایستادند وقت فرود آمدن ، .
- (۲) در نسخه ج ، در تعظیم بانگ در زینة پایه نشست ، و در نسخه الف ، در رتبه پایه دوم ، .
- (۳) در نسخه الف ، سودی نکرد و ضیف زیاده شد چنانچه از معالجه ، .
- (۳) در نسخه الف ، شاهزاده عالمیان چلوف بدامون (بدایون) فرستادند ، .

روان ساختند و حقیقت را اعلام دادند - یازدهم ماه ^(۱) در سنه ۹۶۳ نهصد و شصت و سه داعی حق را اجابت فرمود و بریاض جنت خرامید - این تاریخ از زبان فاضل آن ^(۲) عصر برآمد -

همایون پادشاه ^(۳) آن شاه عادل ، که فیض ^(۴) خاص او بر عام افتاد ^(۵) از بام قصر زیبا همچو خورشید ، به پایان در نماز شام افتاد جهان تاریک شد در چشم مردم ، خال در کار خاص و عام افتاد پی ^(۶) تاریخ او از غیب گفتند : همایون پادشاه از بام افتاد ^(۷)

(۱) در نسخه الف ، اعلام دادند - گوید که بوقت غروب آفتاب داعی حق را لیک اجابت فرموده ، و در نسخه ج ، یازدهم ماه در سنه ۹۶۶ داعی حق ، ه

(۲) از فاضل آن عصر مراد مولانا قاسم کاهی است - ببینید اکر نامه جلد اول صفحه ۳۶۸ و مولانا در سنه نهصد و شصت و هشت (۹۸۸) وفات کرد - رفت ملا قاسم کاهی تاریخ وفات است - برای مزید تحقیقات ملاحظه کنید منتخب التواریخ جلد سوم صفحه ۱۷۲ و ترجمه انگلیسی آئین اکبری از بلاخن صفحه ۵۶۶ ، ه

(۳) در نسخه ج ، همایون پادشاه آفتابی ، و در نسخه الف ، همایون پادشاه آن آفتابی ، در منتخب التواریخ جلد اول صفحه ۳۶۶ این اشعار بطور دیگر نقل کرده (۴) در نسخه الف و ج ، فیض شامل او ، ه

(۵) در خلاصه التواریخ مصفحة سخاں رای صفحه ۳۳۵ بعد بیت اول این شعر ارقام یافته : —

بنای فوئش چون یافت رفعت ، اساس عمرش از انجام افتاد
و بعد ازان ثبت شده : —

چو خورشید جهانتاب از بلندی ، به پایان در نماز شام افتاد

(۶) در خلاصه التواریخ صفحه ۳۳۵ نوشته ، قضا از بهر تاریخش رقم زده ، و در

منتخب التواریخ صفحه ۳۶۶ ، پی تاریخ او کاهی رقم زده ه

ایام سلطنتِ صوری^(۱) آنحضرت^(ص) بیست و پنجم سال و سن
آنحضرت پنجاه و یک سال - و ذاتِ مَلکی صفاتش در کمالِ انسانی
آراسته - در سخاوت و شجاعت از سلاطینِ آفاق ممتاز بوده و در جنب
بخشش و ایثار او مالِ جمیع هندوستان وفا نکردی - و در نجوم
و ریاضی بی بدل بوده - در صحبت آن مقتدای سلاطین - فضلا و علما
و شعرا بسیار بودند - و مباحثه^(۲) علمی می کردند - و مروت بخدی بوده
که میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا یادگار ناصر و امرای چغتائی
مکرر مخالفت کردند و گرفتار شدند - گناهان ایشان عفو می شد - و در
کل حال با وضو بودی و هرگز نام خدای عزّ و جلّ بی وضو بر زبان
نیاوردی^(۳) - عبد الحمی را عبدل فرمودند - چون از وضو فارغ شدند
بمیر گفتند که معذور دارید - وضو نداشتم و حی نام خداست بدان جهت
نام شما تمام نگفتم - ذات فرشته صفات جامع کمال صوری و معنوی
بوده رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ :

(۱) در خلاصه التواریخ صفحه ۲۳۵ نوشته که مدت سلطنت مرتبه اول ده سال

و مرتبه دوم ده ماه ، ،

(۲) در نسخه الف و ج ، مباحثه علم ، ،

(۳) سلطان ناصرالدین محمود شاه اول (۶۶۳ - ۶۷۳) نام نامی سرور عالم و سید اولاد

آدم رسولنا و شفیعنا و سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را گاهی بلا وضو
بر زبان نیاوردی - در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۱۲۹ ارقام یافته و نیز مشهور است که سلطان
ناصرالدین را ندیمی بود محمد نام و سلطان را عادت آن بود که او را جز محمد یادگ نکردی -
تا گاه یک روز آن ندیم را گفت که تاج الدین بیا و فلان کارکن - ندیم بفرموده عمل نموده
بعد از فراغ و انصرام امر بخانه خویش رفته تا سه روز بملازمت سلطان نرسید - سلطان کس

چون شیخ جولی بوقت شدت و ضعف آنحضرت روان شده بود در کلانور سعادت ملازمت دریافته قضیه^(۱) اغریبه را معروض داشت - متعاقب خبر رحلت آنحضرت رسید - بیرم خان و امرای کبار که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده بودند بعد از تقدیم تعزیت بر سلطنت آن در دریای شاهی اتفاق نموده بتاريخ^(۲) دوم ربیع الثانی در همان سنه

طلب وی فرستاد - و در مجلس حاضر گردانیده سبب نیامدن ازو استفسار نمود - ندیم گفت ای خداوند جهان هرگز مرا بجز محمد بانگ نمی کردی - آن روز بخلاف عادت تاج الدین خطاب فرمودی - استنباط کردم که نسبت بداعی تغییری در مزاج سلطان پدید آمده که بیگانه وار مرا بلقب خوانده است - ازین معنی بی طاقت شده سه روز بی فرار و بی آرام افتاده بودم - سلطان قسم یاد کرده گفت که از تو هیچ گران در خاطر نداشتم - اما دران وقت بی وضو بودم - و شرمم آمد که بی وضو نام محمد بر زبان رانم لهذا بلقب تاج الدین خواندم .

(۱) در نسخه ج . ه . فسه غریبه .

(۲) در نسخه الف و ب . اتفاق نمودند ماه ذی حجه سنه نهصد و نود و پنج که بالا گفته شد در قصه کلانور جیشی . اما در هندسه (۹۶۵) ارقام یافته و این هر دو تاریخ صحیح نیست در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۲۶ . در نیم روز جمعه دوم ماه ربیع الآخر سنه ثلاث و ستین و تسعمانه (۹۶۳) هجری بمطالعه جوزاء در ظاهر قصه کلانور بر تخت سلطنت اجلاس داده . و در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۶۱ مرقوم است که « باتفاق یکدیگر دوم ماه ربیع الثانی سنه ثلاث و ستین و تسعمانه (۹۶۳) شهزاده جلال الدین محمد اکبر را که سیزده سال و نه ماه از عمرش گذشته بود در کلانور بر تخت فرماندهی اجلاس دادند . و در اکبرنامه جلد دوم صفحه ۳ . آنگاه در ساعت فیض اشاعت (یعنی قریب نصف النهار جمعه برویت دوم و یامر اوسط سیوم ربیع الثانی سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سیوم قمری . ») آن والا دودمان عالی خاندان خلعت زرین در بر و تاج مشکین بر سر بدولت و سعادت بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت نشست .

(نه صد و شصت و سه) جشنی عظیم آراستند - و آنحضرت قدم بر مسند
فرماندهی نهاده جهان و جهانیان را از حادثات ایمن گردانید -
اندر آمد بیمارگاهِ خدای . دامنِ خسروی کشان در پای

ذکر تتمه احوال عادل شاه که خامه عنبرین
شمامه در عقب گذاشته بود و انتقال
سلطنت هندوستان بیادشاه جهان
و جهانیان جلال الدین
محمد اکبر بادشاه

چون اخبار فوت بادشاه در چنار بعادل شاه رسید قرعه مشورت
بارکان^(۱) دولت خود انداخته - همبرین اتفاق کردند که لشکر مغل چون
بادشاه از سر ایشان رفته است همه سراسیمه و بیدل است - اگر فوجی
گران بر سر آنها رسد بی جنگ روی گردان شوند - و دهلی باسانی
بدست^(۲) می آید - و سکندر سور در کوه سوالک بی بال و پر مانده
است - کسی دیگر نیست که دعوی دهلی نماید - دران اثنا هیمو بسخن
درآمد - که اگر بادشاه احمد خان سور و آلهداد خان سروانی و دولت

(۱) در نسخه ج مشورت انداخته .

(۲) در نسخه ج باسانی دست می دهد .

شاه کرانی را با لشکر بسیار و پیلان نامی همراه من نمایند باقبال بادشاهی
لشکر مغل را ته و بالا نموده دهلی بتصرف شاه می درآرم »

در سرکار عادل شاه رمالی بوده که سقف^(۱) فلک را تخته رمل
خود ساخته^(۲) بود - باو حکم کرد که من لشکر را به تسخیر دهلی می فرستم
باید که درین باب در هیئت فلکی نیکو نگاه کرده آنچه بر تو ظاهر شود
پیش تخت من بی محابا عرض کن - آن^(۳) مرد تخته رمل را در پیش
انداخته در اجرام اختران - نیک و او رسیده بعرض رسانید که من^(۴) از
گردش دور دوار و از گذشت لیل و نهار چنین معلوم می کنم که پسر
همایون بادشاه در ساعتی پای بر مسند شاهی نهاده که حکومت تمامی
هندوستان بیک ذات بازگردد - و فرمان روایان هند و سند و گجرات
و دکن و بنگاله چین خود در پیش تخت او برخاک ساینند - و در^(۵)
جنگ کسی برو مظفر نگرود - و ممالک هندوستان از قندهار تا دریای
دکن و از کنهات تا دریای بنگاله در زیر فرمان او در آید - عادل
شاه ازین سخن در فکر دور و دراز افتاد .

(۱) در نسخه الف ، تخته فلک ، .

(۲) در نسخه الف ، ساخته احکام سیارها ، سایر و ثبات را نیکو شناختی حکم کرده ، .

(۳) در نسخه الف و ب ، آن مرد تا سه روز باجرام اختران نیک و او رسیده عرض نمود ، .

(۴) در نسخه الف ، که من از دور گردتی و سرگذشت لیل و نهار چنین مفهوم کردم

که بعد همایون پسرش که پای بر مسند شاهی نهاده است تمام حکومت هند برو مسلم گردد ، .

(۵) در نسخه ج ، در جنگ برو مظفر نگرود ، .

هیمو گفت که پادشاه این سخن است - الحال او خورد سال
 است - و پدر از سر او رفته و لشکر مغل هنوز ثبات نیافته - نهال
 خورد برگندن آسان است - عادل شاه از گفته او دل قوی شد -
 لشکری جرّار^(۱) مقدار ده هزار سوار و بیست پیل کوه شمال همراه داده
 هیمو را روان ساخت - کوچ بکوچ به گوالیر رسید - علی قلی سیستانی
 در آنجا^(۲) بود - چون لشکر افغان چیره دست بود باول حمله^(۳) او را
 انداختند - اکثر مغلان در میدان افتادند - علی قلی با معدودی چند
 بدر رفت - همه اسباب و اشیا در کف^(۴) هیمو افتاد - ازین فتح
 شاد گشته فتح نامه^(۵) با غنایم که از مغلان یافته بود بخدمت عادل شاه
 فرستاد - از رسیدن فتح نامه^(۶) عادل شاه بغایت خوش دل گشته اول
 مقدمه فتح خود دانست و جشنی عظیم ترتیب داده خلعت^(۷) زرتار
 با دو فیل و دو اسپ به هیمو فرستاد - و بنوازش بیکران او را
 امیدوار ساخت - هیمو بعد رسیدن این عنایت^(۸) بغایت قوی شده

- (۱) در نسخه الف و لشکر جرّار ترتیب عوده هفت هزار سوار و بیست پیل کوه شمال
 همراه هیمو روان ساخت . . .
- (۲) در نسخه ج . در گوالیر چون لشکر . . .
- (۳) در نسخه الف و به اول حمله دست یافته از پا انداختند . . .
- (۴) در نسخه الف و بدست افغانان افتاد . . .
- (۵) در نسخه ج و فتح نامه بعادل شاه . . .
- (۶) در نسخه الف . از رسیدن فتح نامه بغایت شاد شده اول . . .
- (۷) در نسخه الف و ب و خلعت گوه رنگار و زرتار و فیل فرستاده بنوازش . . .
- (۸) در نسخه ج . بعد این مرحمت قوی دل شده . . .

بیشتر روان شد - چون از آگره گذشت های وهوی^(۱) از آمدن سپاه عادل شاه در دهلی افتاد - الوس چغتائی از نواحی بک جا آمده قرعه مشورت در میان انداختند - تردی محمد خان گفت^(۲) که بهتر اینست که ما ازین جا رفته بخدمت شاهزاده ملحق شویم - تا همه لشکر متفق شده و اقبال شاهزاده بر سر ما باشد می توانیم کاری ساخت - ابو المعالی و دیگر امرای الوس چغتائی گفتند که این چه بیدلی است - که هنوز لشکر افغان نرسیده و زبردستی^(۳) اینها معلوم نشده دهلی را گذاشته بدر رویم - فردا جواب پیش^(۴) شاهزاده چه باشد - هر چند گفتند تردی خان همداستان نشد و با لشکر خود از ایشان جدا گشت - دیگر امرا آماده جنگ شدند .

درین اثنا هیمو در نواحی^(۵) دهلی رسید - و بجهت جنگ سه فوج بست - و امرای الوس چغتائی نیز با سپاه جرار و پیلان خونخوار^(۶) که از اسکندر سور گرفته بودند از دهلی

(۱) در نسخه ج ، های وهوی آمدن عادل شاه .

(۲) در نسخه الف ، تردی محمد خان گفت ازین جا رفته بخدمت ملحق شدن بهتر می نماید - تا سایه اقبال مرغ طالب شاهزاده جلال الدین ساریبان آمان ما باشد می تواند کاری ساخت .

(۳) در نسخه الف ، زبردستی آنها ما را مغلوب ساخته دهلی .

(۴) در نسخه الف ، پیش پایه تخت چه باشد .

(۵) در نسخه الف ، نواحی دهلی کهنه نزول نمود و از آنجا برقرار جنگ سه فوج بسته روان شد - امرای الوس .

(۶) در نسخه الف ، پیلان خونخوار که در جنگ سکندر سور بدست مبارک همایون پادشاه آمده بودند از دهلی .

برآمدند و بر روی میدان رسیدند - تردی خان نیز چار ناچار در میدان آمده بدست راست بایستاد - جنگ عظیم شد - اول مغلان جان برکف نهاده به کمانداری قیام نمودند - اکثر افغانان را از ناوک^(۱) دلدوز سوراخ بدن کردند - افغانان بران شدند که از معركة^(۲) هیجا رو گردان شوند - هیمو چون کار از دست رفته دید از طرف چپ الهداد خان را اشاره نمود که یاری ده - الهداد خان جوان دلاور بود که در هیچ جنگ پشت نداده^(۳) بود بر مغلان افتاد - و آن سد سکندر^(۴) از جا بجنبید - مغلان بروریز کردند - الهداد خان را بناوک تن شکاف زخمی کرده سپاه او را چون باد که ابر را بر می دارد پراکنده ساختند - اما تردی خان از جای خود بجنبید و یاری^(۵) ده یاران خود تشد^(۶) - چون هیمو مغلان را چیره دست دید و افغانان را بیدل یافت با فوج خود از مقدمه روان شد - با سه هزار سوار نامی بر مغلان ریز کرد - سپاه مغلی^(۷) بضررب تیغ برداشته و پراکنده

(۱) در نسخه الف ، اکثر افغانان از ناوک دلدوز ایشان جان سوراخ گشتند و بران

شدند .

(۲) در نسخه ج ، معركة گاه .

(۳) در نسخه الف ، پشت بقیم نداده بود .

(۴) در نسخه الف ، سد سکندر بود از جا بجا بیاورد .

(۵) در نسخه الف ، یار با وی تشده .

(۶) در نسخه ج ، خود تشد آبا در هیمون در ساخته بود - چون هیمون .

(۷) در نسخه الف ، ریز کرده سپاه مغل را پراکنده ساخته .

ساخته باز مجال یکجا شدن نداده تا شکست عظیم^(۱) بر لشکر مغل افتاد روی بگریز آوردند - هیمو تعاقب آنها^(۲) تا تریله نمود و بسیاری از مغلان بقتل در آورد و چندان غنایم از لشکر مغل بکف هیمو افتاد که در شمار نیاید - یکصد و شصت پیل و هزار اسب تازی نژاد و اسباب و اشیا^(۳) را حدی و نهایی نبود - همه را گرد آورده^(۴) در دهلی آمد - ازین تجمل شاهی خیال سری در سر آورد - گمان کرد^(۵) که عادل شاه مرغ بی بال و پر است - وقتیکه سپاه جرار داشت در بنی ابراهیم و سکندر توانست کاری ساخت - الحال همه لشکر و پیلان او نزد من اند بدین خیال^(۶) غیر از پیل - دیگر غنایم بر افغانان بریخت - و ایشان را از خود ساخته^(۷) باتفاق آنها در دهلی آمده چتر بر گرفت^(۸) جایجا متفرق حکام تعیین نمود - و ملک دهلی و پرگنات

(۱) در نسخه الف ، نداده شکست عظیم بر احوال مغل راه یافته رو بگریز نهادند .

(۲) در نسخه الف و تعاقب آنها کرده بسار از مغلان بقتل در آورد اما افغانان بر ابرالمعالی کار تنگ نگرفتند آیا در نهان بایشان ساخت بود چندان غنایم ،

(۳) در نسخه ج ، اسباب فراوان همه را گرد آورده هیمو در دهلی آمد .

(۴) در نسخه الف ، همه را گرد کرده بر خود نگاهداشته ازین تجمل پادشاهی که در کف او درآمد خیال سری در سر او بیضه کرد .

(۵) در نسخه ج ، گمان بود که عادل شاه ،

(۶) در نسخه الف و ب و خیال این غنایم غیر از پیلان باافغانان که همراه او بودند بریخت .

(۷) در نسخه ج ، از خود ساخته باتفاق آنها چتر بر گرفت - مالک دهلی و غیره در فرمان خود آورد برای تسلی خاطر .

(۸) در هر دو نسخه الف و ب ، که چتر بر گرفت و سکه خود جاری نمود جایجا .

نواحی در زیر فرمان خود در آورد و برای تسلی خاطر عادل شاه فتحنامه فرستاده
عرض داشت نمود که بنده باقبال بادشاهی لشکر مغل را که سد آهنی
بوده شکسته و پراکنده ساخته‌ام - اما شنیده می‌شود که پسر همایون
بادشاه لشکر بسیار دارد و بر تخت جلوس کرده خیال آمدن دهلی دارد -
ازین جهت پیلان و اسپان مغلان بر خود داشته‌ام - تا با سپاه جرار
و پیلان خونخوار مقابله^(۱) نمایم و نگذارم که او بجانب دهلی بیاید -
عادل شاه بدین^(۲) سخنان فریب آمیز تسلی یاب شد .

الغرض چون امرای الوس چغتائی شکست یافته و حشم شاه^(۳)
بای داده بجانب تخت شاهزاده روان شدند - اخبار شکست امرا
و چیره دستی کافر بشاهزاده بلند اقبال والا اجلال رسید - با بیرم
خان و بقیه امرا که در آنجا بودند کوچ بکوچ برهند رسید - بآن
امرا که از میدان دهلی شکست یافته بودند عتاب کرد و تندی خان را

(۱) در نسخه ج . مقابل آوردم و نگذارم .

(۲) در نسخه ج . بدین فریب او تسلی یاب .

(۳) در نسخه الف و ب . بای داده از دهلی بدر رفتند . و در نسخه ج . روان شدند -

شاهزاده والا اقبال از شکست دهلی خبر یافته و چیره دستی کافر لعین شنیده - بیرم خان بقیه
امرای که در آنجا بودند تسلی داده کوچ بکوچ برهند رسید . در طبقات اکبری جلد دوم
صفحه ۱۳۰ مرقوم شده درین وقت بندگان حضرت در قصه جالندهر مشغول دفع فساد سکندر
بودند که خبر شکست امرا بمسامع علیه رسید .

که دران میدان همراهی یاران نکرده بود بیاساق رسانید^(۱) - و خزاین کشاده به سپاه زر ریزی کرد - جدید^(۲) نوکر ساخته متوجه دهلی گشت - چون تهاپسر رسید عرض سپاه گرفت - بیست^(۳) و پنج هزار سوار

(۱) در طیفات اکبری صفحه ۱۳۰ - خانخانان که تنظیم و ترتیب مصالح ملکی برای صواب نمای او منوط بود - صلاح در اتلاف تودی بیگ خان دیده مشار الیه را در منزل خود طلبیده بقتل رسانید - در تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۳۶۳ مرقوم شده - خان خانان تودی بیگ را بسبب تقصیرات وقتی که پادشاه بشکار رفته بود بمنزل طلبیده بی سخن در حضور خود درون سراپرده گردن زد - و پادشاه این خبر در شکارگاه شنید - چون مراجعت نمود بیروم خان معروض داشت که چون به تحقیق می دانستم که آنحضرت باوجود گناه س بزرگ که از او بوجود آمده از غایت مهربانی در قتل او تامل خواهند فرمود و عفو چنین تقصیری درین وقت که لشکر مخالف نزدیک رسید و مثل افغانان غنیمی بر مالک هند استیلا یافته مناسب نبود هاینه حکم اقدس صریح درین باب حاصل نکرده جرات در قتل وی نمودم - عرش آشیانی زبان بتحصین و آفرین کشاده عذرش مسموع داشت - و از ثقات شنیده شد که اگر بیروم خان ترکمان تودی بیگ را نمی کشت الوس چغتائی ضبط نیامده باز قصه شیر شاه پیش می آمد و بعد ازآنکه امرای مغل هر یک خود را کپیباد و کیکاؤس می دانستند از بیروم خان ترکمان در حساب شده هوای سرکشی از سر بندر کردند و تفاق بر طرف ساختند - و همین مضمون را در منتخب اللباب جلد اول صفحات ۱۳۶-۱۳۷ ذکر کرده - در هر سه نسخه لفظ یاساق نوشته اما گمان می برم که این لفظ یاسا باشد که بمعنی قتل و غارت و قصاص است (فرهنگ اندراج جلد سوم صفحه ۸۲۵) و یاساق بر وزن ناچاق - شریعت مغلان را گویند و بدعت و مهم و سفر و کرمک و مددی که پادشاهان را رعیت کنند در دادن لشکر بدون مواجب بوقت ضرورت و طیاری جنگ باشد - فرهنگ اندراج جلد سوم صفحه ۸۲۵ .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب و نوکر بسیار هم رسانید و متوجه . .

(۳) در هر دو نسخه الف و ب . بیست و شش هزار سوار در فلم آمد . .

در شمار آمد - شاه بداغ خان و میر ابو المعالی را با چهار هزار سوار پیشتر روان^(۱) کردند که یک منزل پیش از آیاتِ عالیات می‌رفته باشند - چند روز در تهایسر مقام شد - در آن روزها که خبر چیره‌دستی لشکر هیمو ملعون پی‌در پی^(۲) می‌رسید بیرم خان شاهزاده را بخدمت قطب الاقطاب حضرت شیخ جلال^(۳) تهایسری برد و بشرف ملازمت^(۴) آن قدوة العارفين مشرف ساخته بوقت رخصت فاتحه استمداد از حضرت ایشان درخواستند که کافر ملعون با لشکری چون مور و ملخ می‌آید - ایشان را حمایت اسلام واجب است - حضرت شیخ جلال^(۵) متامل شده فرمودند که شما نشنیده‌اید که کودکان در هنگام بازی می‌گویند که^(۶) سون سون

(۱) در نسخه ج ، روان کردند دو سه روز در آنجا مقام شد در آن روزها ،

و در نسخه الف ، چند روز تهایسر مقام واقع شد ،

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، روز بروز می‌رسید ،

(۳) شیخ جلال الدین تهایسری مرید و خلیفه شیخ عبد القدوس رحمة الله علیه است از

مشاهیر مشایخ وقت بود - اکثر مکتوب شیخ عبد القدوس بنام اوست - و او را نیز مکتوبات است

بر طرز مکتوبات پیر - مات فی راجع عشر ذی الحجه سنة تسع و ثمانین و تسعمائة (۹۸۹) و هو این

خمس و تسعين سنة رحمة الله علیه - ملخصا از اخبار الاخبار صفحه ۲۴۳

(۴) در نسخه الف و ب ، بشرف پای بوس ،

(۵) در هر دو نسخه الف و ب ، باره متامل ،

(۶) در هر دو نسخه الف و ب ، سون بابنا کان بکر اپنا ، این مثل در زبان پنجابی

فرمودند - سون یعنی صد و بابیان یعنی چالاکی و زیرکی و آنیان یعنی آورده شد - یعنی صدها

چالاکی کرد اما گوش گرفته آورده شد ای بذلت و خواری گرفتار کرده شد

بانیان کان پکز آیان - این سخن فرموده رخصت فرمودند - فردا کوچ
نموده ^(۱) ده گروه از کرنال ^(۲) نزول اجلال واقع شد - چون هیمو
بر تخت دهلی متمکن ^(۳) شده بود از آمدن لشکر مغل خیردار گشت
باداب و دارات ^(۴) از دهلی برآمد ^(۵) در سونپتهه نزول نمود .

نقل است که چون هیمو بقصد محاربه امرایان همایون پادشاه
دهلی می آمد - در نواحی دهلی کهنه نزول نمود - شبی که صباح آن
در میدان مصاف خواهد داد در روضه مطهره قطب الاقطاب حضرت ^(۶)
قطب الحق والدین و الملة رفته سر عجر بر آستان متبرکه نهاده بزبان آورد
که اگر فتح دهلی نصیب من شود و تخت دهلی بمن عنایت گردد و لشکر
مغل منهزم شود - در دهلی رفته مسلمان شوم و دین محمدی را رواج دهم

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، هفت گروه .

(۲) در هر دو نسخه ج ، گروه بجانب کرنال نزول کردند .

(۳) در نسخه ج ، متمکن بود .

(۴) در نسخه ج ، باداب دارات دارات - بمعنی کرو و فر و داروگیر است -

فرهنگ اندراج جلد دوم صفحه ۶ .

(۵) در نسخه ج ، از دهلی برآمد در سونپتهه نزول نمود آنشب بخواب دید که سیلاب

تیز آمده .

(۶) حضرت خواجه قطب الدین بختار کاکای اوشی ^{قدس سره} خلیفه بزرگ حضرت

خواجه غریب نواز معین الدین چشتی سلطان الهند رضی الله تعالی عنه است - از اکابر اولیا و اجله

اصفیا است - مات رحمه الله فی لیلۃ الراج عشر من ربیع الاول سنة ثلاث و ثلاثین و ستمائة -

ملخصا از اخبار الاخیار صفحه ۲۹ .

حق سبحانه و تعالیٰ اورا نصرت داد - نقض عهد کرد و مسلمان نشد -
و عقده کفر از دل نکشود - بلکه بر آزار مسلمانان مایل شد - لاجرم
دید آنچه دید .

الغرض چون بواسطه جنگ میدان پانی پتھه می آمد - شی که
صبح آن جنگ خواهد شد بخواب دید که سیلاب نیز آمده پبلی که بران
سوار بود آب می رباید - چون نزدیک غرق رسید مغلی در آمد^(۱) فوطه
سرخ در گردن انداخته ازان آب برآورد - چون صبح شد معبران را
طلبید - آن خواب بر ایشان بیان نمود و از تعبیر آن پرسید - معبران
این سخن شنیده بجانب یکدیگر می نگریستند - هیمو دانست که درین^(۲) خواب
مکروهی باشد - گفت شما^(۳) ترس و بیم از خاطر دور کرده آنچه یافته اید
بازنمائید - معبران گفتند سیلاب که دیده لشکر مغل است - که چنان غالب
آید که ترا با مرکب تو که بران سوار باشی برگردد - و فوطه^(۴) سرخ خونی
باشد که بوقت زخم از تن تو برآید - و همه اندام ترا درگیرد - هیمو

(۱) در هر دو نسخه الف و ب . غرق رسید مغلی آمد زنجیر در گردن او انداخته ازان

آب بیرون کشید چون ازان خواب عبرت انگیز بیدار شد معبران .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب . در تعبیر آن مکروهی است .

(۳) در نسخه ج . ترس نکنید آنچه یافته اید باز گوئید .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب . برگردد - و زنجیر که دیده خون است که

بوقت زخم .

فوطه بالضم کمر بند و جامه نا دوخته و بمعنی دستار و رومال نیز آمده - در اصل فوطه

بنا، فوقانی بوده و فوطه بطا تصرف است - غیاث اللغات صفحه ۳۳۶ .

ترسید^(۱) - الغرض چون بقصد محاربه سوار شد بارانی سخت نازل شد -
یل اورا برق زده دو پاره ساخت - ازین جهت هیمو بسیار متفکر شد
^(۲) چار ناچار پیشتر راند - رایات عالیات اکبر میرزا پیش ازان در نواحی
پانی پتھه رسیده بود - ^(۳) هیمو دو گروه از شهر بطرف غروب
فرود آمد - سپاه هیمو چهل هزار سوار و لشکر مغل ^(۴) بیست
و دو هزار سوار در قلم آمد ^(۵) .

جوانان کار طلب بروی میدان زور آزمائی می کردند - روزی که
سیوم^(۶) روز آن صف جنگ خواهد شد - بیرم خان جشنی عظیم ترتیب
داده ^(۷) بارگاه عالی از اطلس زرنگار چون چمن در بهار خلد آسا ساخت
و بساط ملون انداخت و اورنگ زرین بران نهاده شاهزاده اکبر میرزا

(۱) در هر دو نسخه الف و ب ، نرسید ظاهراً گفت که خواب هم نباشد برعکس آن
روی نماید الغرض .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، متفکر شد دانست که اقبال مغل زور است و مرا
بر روی طفر بست و از تعبیر خواب نیز ترسیده بود چار ناچار .

(۳) در نسخه ج ، هیمون در نواحی آن آمده دو گروه مقرب (مضرب) خیمه برپا کرد .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، لشکر مغل زیاده از بیست هزار سوار و پیاده نبودند .

(۵) در طبقات اکبری صفحه ۱۲۱ ، در صباح روز جمعه ماه محرم الحرام سنه

ارج و ستین و تسعمائه (۹۶۳) از قراولان لشکر خبر آمدن او (هیمو) معلوم شد .

(۶) در نسخه ج ، روزی که سیوم روز جنگ خواهد شد .

(۷) در نسخه ج ، داده و بساط ملون انداخته و بادشاه جلال الدین اکبر میرزا را بر

تخت نشاندند بار عام نموده .

را بران نشانده بار عام در داد - و امرای الوس چغتائی را ^(۱) بخلعتهای گرانمایه و انعام پادشاهانه خوشدل ساخته فرمود که این اول کار است - این کافر تمام حشم پادشاهی بتاراج داده الحال بدفع ما کمر بسته اگر یکدل و یکجان درین کارزار سعی می نمائید هندوستان از آن شما است - نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا اگر سستی درین کار رود شما که پانصد گروه خانه گذاشته آمده اید مأمنی نیست - همه امرا سر بیایه سریر نهاده عرض نمودند که تا جان در بدن داریم ^(۲) انشاء الله تعالی از ما و از دست ما تقصیری نخواهد شد - بعد از آن به احمد بیگ دیوانه که در شانه ^(۳) بینی بی نظیر آفاق بود گفتند در شانه نیکونگاه کند که درین جنگ فتح کیست - بعد جشن ^(۴) در شانه نگاه کرد - مبهج و مسرور گشته بعرض رسانید که فتح بجانب ما

(۱) در نسخه ج و بخلعت زیبا و انعام وافر خوشدل ساخته فرمود که این اول کار است یکدل و یکرو شده بکوشید - چون فتح شد هندوستان از آن شما است امرا همه سر بیایه سریر . . .
(۲) در نسخه ج و بدن داریم دست و تیغ من درین کار از کار نخواهد ماند - احمد دیوانه را . . .

(۳) شانه بین (ف) فال گیر - فالیا - شگون بتای والا - چونکه به فال بگری که شانه کی هندی بر نقش لکھکر ایران مین دیکھا کرتے ہیں اس وجہ سے یہ معنی ہوگئے - آصف اللغات جلد سوم صفحه ۱۶۳ - و در بهار عجم نسخه خطی صفحه ۳۸۸ - شانه بین فال گیر و این فال مخصوص بشانه استخوان تر باشد - این عمل را شانه بینی گویند . . .

در نسخه ج و در شانه بینی بی نظیر بود - بعد جشن در شانه نگاه کرده خوشدل شده عرض . . .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب . بعد جشن طعام . . .

است^(۱) - مگر یک از امرای کبار درین جنگ شهید خواهد شد^(۲) -
بعد سیوم روز سپاه مغل آراسته در میدان درآمد - و هیمو نیز فوجها
آراسته و پیلان در آهن غرق ساخته در نبردگاه رسید - و خود^(۳) بواسطه
آنکه تا نظاره جمیع فوجها نماید بر پیل^(۴) کلان سوار شد و علمهای زرین
بر پا کرده نمایان شد^(۵) - شاه بداغ خان و شاه ابوالمعالی با شش هزار
سوار تمک^(۶) بسته از طرف چپ پانی پتیه گذشته در عقب فوجهای^(۷)
هیمو آمدند^(۸) - بیرم خان خرگاه خاص شهزاده اکبر میرزا جای بلند

(۱) در نسخه ج ، بجانب ما است - بعد سیوم روز .

(۲) در هر دو نسخه الف و ب ، خواهد شد - اترض بعد دو سه روز هیمو آماده
جنگ شده بروی میدان آمد و فوجها آراسته خود بواسطه .

(۳) در نسخه ج ، و خود بجهت نمود سپاه بر پیل کلان سوار شده شاه ابوالمعالی
با شش هزار سوار تمک بسته شهر را در چپ گذاشته در عقب فوجهای هیمو آمدند .

(۴) در هر دو نسخه الف و ب ، بر عمارتی پیل شد ، و در نسخه ج ، و خود بجهت
نمود سپاه بر پیل کلان سوار شده - شاه ابو المعالی با شش هزار .

(۵) در هر دو نسخه الف و ب ، نمایان شد - بیرم خان نیز الوس چغتای هیمه و میره
طیار ساخته و صف کتان برآراستند - شاه بداغخان .

(۶) تمک اینجا بمعنی صف است - شاید این لفظ ترکی است و مخفف تمک است بمعنی
زور و کوچ و قوت - سیند لیکسی کون پرسیکولائیم مصنفه ویلیرس مطبوعه سنه ۱۸۵۵ جلد
اول صفحه ۴۶۲ .

(۷) در هر دو نسخه الف و ب ، فوجها آمدند .

(۸) در نسخه ج ، فوجهای هیمو آمدند - علی قلی سیستانی و دیگر امرا مقابل هیمو
نمودار شدند فلیه جنگ عظیم شد که چشم روزگار ندیده - هیمو بر مغلان غالب آمد - ناگاه
تیر فضا .

ایستاده نموده سه هزار سوار بجهت محافظت ایشان گذاشته تکیه بر یمن کارساز و نصرت بخش نموده متوجه جنگ شد - هیمو بغرور لشکر و پیلان درآمده جنگ عظیم کرده^(۱) فوجهای مغلان را پراکنده ساخت - از سر تودها برآمد - و از خون جویها روان گردید - و بر لشکر مغل غالب آمد - چون ستاره دولت اکبرشاهی روی در ترقی داشت ناگاه^(۲) تیر قضا به پیشانی هیمو خورد^(۳) - پیلان را گفت که این پیل ازین معرکه برآر - چون پیل او برگشت افغانان دانستند که او رو بگریز آورد - همه^(۴) نزد او آمدند - حال^(۵) او را دیده جایجا متفرق گشتند - الغرض

(۱) در منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۱۵۵ مرفوم است که ، صباح روز جمعه دهم ماه محرم الحرام از سنه اربع و ستین و تسعماته (۹۶۳) که روز عاشوره باشد اعار قتال و جدال مابین امرای منقلای و افواج هیمون واقع شد .

(۲) دو هر دو نسخه الف و ب و تیری از قضای الهی تیری در پیشانی .

(۳) در نسخه ج ، هیمون خورد - چون هیمون حال خود دید پیلان را اشارت نمود که پیل را از اینجا برآر .

(۴) در نسخه ج همه در گرد آمدند .

(۵) در هر دو نسخه الف و ب ، حال بدین منوال دیدند - چون شیوه حرام نمکی بار خوب نمی دهد شکست عظیم بر احوال او راه یافته اما شاه ابوالمعالی که امرای کبار بوده دران روز بشهادت رسید ، اما در اکبر نامه جلد دوم صفحه ۲۰۰ در سال نهم جلوس سعادت قرین شاهنشاهی در واقعات سنه نهصد و هفتاد و یک (۹۷۱) ارقام یافته ، که میرزا سلیمان فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس (شاه ابوالمعالی) را روز ارمرد غرة خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بکنند مکافات از حلق برکشته قصاص نمودند قالب ناپاک او را شفاعت بعضی عزیزان در حوالی مرقد غفران قباب خانزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند ، و نیز در

چون شاه قلی^(۱) از واقعه آگاهی یافت بدان پیل در رسید - همچنان آن پیل را بحضور بیرم خان آورد^(۲) - سجدهات شکر بجا آورده هیمو را از فیل فرود آورده و دست او بسته بحضور پادشاه^(۳) جوان بخت فرخنده طالع آورد - و عرض نمود که چون فتح^(۴) اول است پادشاه بدست مبارک خود شمشیر بدان کافر اندازند^(۵) - پادشاه تیغ برورانده سر او را

مآثر الامراء جلد سوم صفحات ۱۹۱-۱۸۶ حالات میر شاه ابوالعالی بطوالت ذکر کرده و مرقوم شده که در کابل روز عید فطر این سال (سال نهم سنه نهصد و هفتاد و یک - ۹۷۱) از حلق برکشیده بقصاص رسانیدند و نیز در منتخب اللباب جلد اول صفحه ۱۶۳ همین مضمون ذکر شده پس آنچه در نسخه الف و ب ذکر یافته صحیح معلوم نمی شود واقعه علم »

(۱) در اکبر نامه جلد دوم صفحه ۴۰ درین هنگام شاه قلی محرم با جندی از شیر مردان کارزار نفی (که هیمو بران سوار بود) رسید و نمی دانست که هیمو بران فیل سوار است - قصد کشتن فیلان کرد - آن بیچاره از بیم جان - صاحب خود را نشان داد و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرده از مرکه یکسو شد ، انتهى ملخصاً :

(۲) در نسخه ج و متفرق گشتند - سپاه منل باو رسیده او را با پیل بحضور بیرم خان آوردند - بیرم خان او را از فیل فرود آورده ، در غزن افغانی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۱۰ ب ذکر کرده « شاه قلی خان فیل را پیش انداخته بملازمت پادشاه آورد هیمون را فرود آورده بنظر اشرف گذرانید و بصله آن خدمت بمرتبه پنج هزاری و علم و توغ و نغاره و امراتی رسید »

(۳) در نسخه ج « بسته بحضور پادشاه کامگار آورد »

(۴) در نسخه ج « اول فتح است پادشاه بدست خود تیغ بران ملعون برانند »

(۵) در هر دو نسخه الف و ب « کافر اندازند تا بدست مبارک شمشیر بران انداخته سر از تن ناپاک او جدا ساختند »

هر دو نسخه الف و ب باین جمله مذکوره ختم می شود و بعد از آن هر چه رقم یافته از

نسخه ج است »

از گردن جدا^(۱) ساخته ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر بادشاه خطاب

(۱) ازین عادت معلوم می‌شود که بادشاه جلال الدین محمد اکبر از دست خود هیمو را قتل نمود و نیز در مخزن آفتابی (نمبر ۱۰۰) صفحه ۱۱۰ ب ذکر کرده که بادشاه اکبر بدست خود هیمو را قتل نمود - در کتاب مذکور نوشته چون هیمون را بحضور بردند رمقی جان درو مانده بود - خاص به نیت غزا عرش آشیانی آن کافر را بدست خود بشمشیر سر از تن ناپاک هیمون جدا ساختند و بخطاب غازی مخاطب شدند .

و نسخه استه (Vincent A. Smith) در کتاب خود اکبر دی گریث مغل صفحه ۲۹ و نیز در تحریر خویش که بحرنال دواپل ایشیاٹک سوسائٹی جلد شانزدهم صفحات ۵۳۵ - ۵۳۷ بر مضمون قتل هیمو نوشته می‌گوید که شهنشاه اکبر از دست خود هیمو را قتل نمود - و نسخه استه در صفحه ۵۳۷ جرنل نوٹ (۲) می‌نویسد که لفظ هیمو بحذف نون است - هیم یعنی زر است و چون او فعال بود غالباً نام او هیمو شد .

لته برج (H. Lethbridge) که تحریر جوہنس دی لیت (Johannes De Laet) را از زبان لاتینی بران انگلیسی ترجمه کرده و نام تحریر خود فریگمینت لوف اذین هسٹری داشته و در کلکته ریویو (Calcutta Review) جلد پنجاه و هفتم سه ۱۸۷۳ - صفحات ۲۰۲ - ۱۷۰ طبع شده است در صفحه ۱۷۹ می‌نویسد که اکبر از دست خود هیمو را قتل کرد .

دی لیت (De Laet) در کتاب لاتینی خود مسمی به دی امپیریو مگنی موگولس سبو انڈیا ویرا مطبوعه لوگدن نیویورم - الزبور سه ۱۶۳۱ *(De Imperio Magni Mogolis, sive India Vera, Lugduni Batavorum, Elzevir, 1631, pp. 174-181)* صفحات ۱۸۱ - ۱۷۴ می‌نویسد که اکبر حسب درخواست علی قلی خان تن هیمو را بشمشیر از سر جدا کرد و بر دروازه دهل نصب کرد .

پروفیسر سوکمار ری (Prof. Sukumar Ray) در دهاکه یونیورسیتی استڈیز (The Dacca University Studies) در جلد اول ماه نومبر سه ۱۹۳۵ ع نمبر ۱ صفحات ۶۷ - ۱۰۱ مضمونی بر قتل هیمو نوشته و ایشان نیز گمان می‌برند که اکبر از دست خود هیمو را قتل کرد اما از دیگر تواریخ معتبره مفهوم می‌شود بیرم خانخانان هیمو را بقتل آورده .

نمودند - و امرا را فرمودند تا حشم او یک جا سازند - آنچه پیل و اسپ

در طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۱۳۲ ذکر شده که ، خانخانان بیرم خان بدست خود همو را بقتل آورد .

در منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۱۶ نوشته که ، شیخ گدائی کبوه و جماعه شاهنشاهی گفتند که چون غزای اول است شمشیر را برین کافر باید آزمود که ثواب بسیار دارد - فرمودند این را حالا که حکم مرده دارد چه بزنم اگر درو حس و حرکتی می بود تیغ آزمائی می کردم - پیش از همه خانخانان به نیت جهاد شمشیری انداخت بعد از آن گدائی شیخ و دیگران بتلاش کشند و آن مثل راست آمد که سوختی را کشتن چه سود .

در آثار رحیمی جلد اول صفحه ۶۵۲ نوشته ، خانخانان التماس نمود که شاهنشاهی همون را بدست خود بگذرانند - و بوسیله غزا بر مدراج ثواب معتدلا نمایند - از کشتن اسپری همت اوشان لبا نمود - خانخانان چون دانست که حضرت شاهنشاهی متوجه نمی شوند خود در تحصیل این ثواب موهوم شد و عالم را از لوث هستی او پاک ساخت .

در خلاصه التواریخ صفحه ۳۳۰ نوشته ، بعضی امرا التماس نمودند که از حضرت از دست مبارک بقصد غزا و حصول ثواب شمشیر بران مقرر اندازند - فرمودند تیغ خود بخون اسپری آلودن نه از آئین مردمی است - در آن وقت بیرم خان نظر بر مرضی اقدس داشته مرض رسانید .

چه حاجت تیغ شاهی را بخون هرکس آلودن

تو بشین و اشارت کن بجشم و یا بپروسی

این را بگفت و پیشدستی نموده بصمصام بخون آشام تن او را از بار سر ناپاک سبک جدا ساخت - و عرصه هندوستان را از خس و خاشاک وجود عصیان آلودش پاک گردانید - سر او را بکابل و تن او را بدهلی فرستاده بر دار کشیدند .

در آکبر نامه جلد دوم صفحه ۳۶ ، بیرم خان خان خانان از حضرت شاهنشاهی التماس نمود که این سرمایه فساد را بدست مقدس خود بگذرانند و بوسیله غزا احراز مدراج ثواب و جزا فرمایند . بر زبان حقائق ترجمان گفترانیدند که بکشتن گرفتاری اسپر - همت علیا رخصت نمی دهد -

و بارگاه و خزانه بوده داخل خالصه کردند - و طبل شادی زده بیای

و همانا که در بارگاه معدن حضرت احدیت نیز بر چنین کارها ثوابی مرتب نباشد - هر چند دولت سواران ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجه شاهشاهی کمتر ظهور آمد - امر بیام جان خانانان - خود در تحصیل این ثواب موهوم شد و بشمشیر آبدار عالم را از لوث هستی او پاک ساخت .

در توزک جهانگیری صفحه ۱۰۱ : اتفاقاً شاه ولی خان محرم با چندی از دلاوران طفلی که همو بر بالای او رنجی بود رسیدند - میخواستند که فلان را به تیر بزنند - فریاد برآورد که مرا نکشد که همو بر بالای این فل است - در حال او را بهمان عبت مجموعی نزد حضرت عرش آشیانی آوردند - درم خان عرض کرد که مناسب است که حضرت بدست مبارک خود تیری برین کافر برسد - تا ثواب غرا دفته در طفرای ارامین عازی جزو اسم مبارک گردد - فرمودند که من او را قبل ازین پاره پاره کرده ام و بیان می کنند که در کامل روزی پیش خواجه عبدالصمد شیرین قلم مشق تصویر می کردم - صورتی در قلم من درآمد که اجزای او از یکدیگر جدا و متفرق بود - یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست - بر زبان من رعت که صورت همو است - دست خود را نوده بخون او ساخته یکی از خدمتگاران فرمودند که گردن او را بزنند - دو اکبر نامه جلد دوم صفحه ۳۲ بر این واقعه تصویر همو چنانکه در توزک جهانگیر ست بیان شده .

در تاریخ مرثیه جلد اول صفحه ۲۶۴ : شاه قلیخان چون هیومن خال را نظر پادشاه که بغاصله دو سه کوه عقب می آمد در آورد بپرم خان التماس نمود که پادشاه بقصد غزا اگر شمشیری باین کافر حرق رساند جهاد اکبر حواهد بود آنحضرت سر شمشیر بفرق او رسانیده ملقب بغازی گردید - نگاه درم خان بدست خود گردش زده سرش بکامل و جسدش را بدهل فرستاد و زیاده از هزار و پانصد تیل بدست لشکر منصور افتاد و پادشاه بدهل شریف آورد - ملا پیر محمد شروانی را که وکیل بپرم خان ترکان بود بطرف میوات فرستاد تا اهل و عیال و خزانه هیومن بقال را که در آنجا بود بدست آورده بسیاری از اموالان که در آنجا بودند بقتل رسانید .

در منتخب الملباب جلد اول صفحه ۱۳۳ : خان خانان هیومن را دست بسته آورد - نزد عرش آشیانی حاضر ساخته التماس نمود که بدست مبارک بقصد اجر غزا شمشیری بفرق نحس آن دافر زسد - بعدد خان خانان کار آن اجل رسیدد را باتمام رساند .

تختِ دهلی روان شدند - و بعضی امرا را بدان طرف روان ساختند

در تاریخ اصلی جلد چهارم نسخه خطی سوسائتی (نمبر III ۱۲۳۹) صفحه ۲۳۰ ب
• هیمو در دهلی با تودی مگ خان که او نیز در سلک اونیای قاهره انتظام داشت جنگ کرده غالب
آمد و آخر بدست پندگان حضرت شاهنشاهی بقتل رسید - و عدلی در نواحی چنار باسر محمد خان
که سکه و خطبه بام خود کرده بود و خود را سلطان بهادر نامیده رفته قتل رسید - و دولت
افاغه سپری شد گوچه عظمت و آهت حضرت شاهنشاهی نالک و وسیع هندوستان را فرو گرفت -
ایام حکومت عدلی سه سال بود .

در سیکلوپدیا اوف انڈیا مصنفه سرجن جنرل اڈورد بلفور (Surgeon-General
Edward Balfour) مطبوعه لندن سه ۱۸۸۵ع در جلد سیوم صفحه ۱۱۲ می نویسد که اکبر
در پانی پت با هیمو جنگ کرد و او را شکست داد - هیمو را گرفتار کرده در خیمه اکبر
آوردند و بیرام خان سر هیمو از شمیر در پنجم ماه نومبر سه ۱۵۵۶ از تن جدا نموده

همسری اوف انڈیا مصنفه الیک - جلد پنجم صفحه ۶۶ نوٹ (۱) می نویسد که در تاریخ دازی
و در بسیاری از کتب تاریخ ثبت شده که شهشاه اکبر از گردن زدن هیمو انکار کرد - و چون
اکبر خیلی رحم دل بود گمان غالب است که این قتل ازو بوقوع نیامد .

گراف اف ای ون نوئر (Graf H. A. von Noer) در کتاب خود که در خصوص
شاهشاه اکبر در زبان الهانی نوشته و نام کتاب فیصر اکبر (Kaisar Akbar) داشته و در
لایتن در سه ۱۸۸۱ع در دو جلد طبع شده در جلد اول صفحات ۱۱۶ - ۱۱۵ می نویسد که
• بیرم خان بخدمت شهزاده خورد سال عرض کرد که هیمو را از دست خویش بقتل رسانند
و خطاب غازی حاصل فرمایند - شاهزاده رحمدل راضی نشد و فرمودند تیغ را بخون اسیری که از
زخم نیم جان است آورده ساختن از آئیر قوت دور است - بیرم خان از دست خود هیمو را
بقتل رسانیده

در نیز کتاب مذکور انبی - اس - بیوردج (Annotte S. Beveridge) در دو جلد در
زبان انگلیسی ترجمه کرده و در کلکتہ در سه ۱۸۹۰ طبع شد در جلد اول صفحه ۷۶ نوشته که
بیرم خان از دست خود هیمو را قتل کرد .

که تا بدنها درآیند - چون از کشتن هیمو خبر بعادل شاه رسید

المسن (Blphinston) در تاریخ هندوستان که در زبان انگلیسی است در صفحه ۳۹۶ می نویسد که بیروم خان هیمو را قتل کرد.

در خیال این کمترین نیز می رسد که قتل هیمو از دست بیروم خان بوقوع آمده بیروم خان مجال ندانست که در حضور شاهنشاه اکبر بلا استعراج ایشان بجزی را سرا دهد یا بقتل رساند - لهذا اولاً بخدمت شاهنشاه اکبر درخواست نمود که از دست خود هیمو را قتل کند - اما چون پادشاه عطفوت پناه از این فعل انکار کردند - بیروم خان هیمو را نکست - در صفحات سابق (۳۵۵ - ۳۵۴) ذکر شده که چون شاهنشاه اکبر معلوم کردند که تردی خان در میدان جنگ همراهی معلان نکرد و شکست بر امواج معلان افتاد اگر قتل تردی خان روا نداشت - بیروم خان وقتیکه شاهنشاه اکبر بشکار رفته بود تردی خان را بمنزل خود طامیده گردن زد - و چون شاهنشاه اکبر از شکار باز آمد معروض داشت که یقین نده بود که آنحضرت باوجود گناهی بس بزرگ که از تردی خان بوقوع آمده از غایت مهربانی در قتل او تاامل خواهد فرمود - لهذا بی حکم اقدس او را بقتل آوردم - پس ازین نیز صاف معلوم می شود که هرگز شاهنشاه عطفوت پناه رحمدل از دست خود هیمو را قتل نکرد و شماس بیروم خان در معرض قبول نرسید و فرمودند که تیغ خود بخون آسیری (که از زحمات جان بر لب دارد) الودن از آئین مردی دور است .

او المصل در اکبرنامه جلد دوم صفحه ۲۲ بر قتل هیمو المموس می کند و می نویسد که کانکی آنحضرت از پرده برآمده توجه فرمودن با صاحب حوصله دود بیی دران درگاه بودی - او را در بند خانه داشته مستعد ملازمت عبیه اقبال ساختی - الحق بس نوکری شایسته بود - و همتی بلند داشت - و هرگاه تربیت این چنین بزرگ یافنی چه کارها که ازو بظهور نیامدی . انتهی بعضی مورخین اروپا بنا بر قول این تاریخ احمد یادگار گمان غلط بردند که شاهنشاه اکبر مرتکب این فعل شد - احمد یادگار از حکم ابو المظفر داؤد شاه کردانی این تاریخ را در حالات سلاطین افغانه نوشته و آنچه ذکر سلاطین مغل درین کتاب آمده بالتبع است و الا اصل مقصود کتاب - حالات شاهان افغانه است - احمد یادگار که خود افغان بود از تعصب قوی این فعل را بشاهنشاه اکبر منسوب کرد و الله اعلم .

بجانب بنگاله گریخت - آنجا در راه راجه رور دیو بقتل رسانید^(۱) - رایات جاه
و جلال به فتح و فیروزی داخل شد و الله اعلم بالصواب ۰

بحمد الله که از عون الهی ۰ پایان آمد این تاریخ شاهی
نوشم از قلم زیبا نگاری ۰ نشان خود ز بهر یادگاری
دوشنبه بود از اختر بهین فال ۰ بتاریخ چهارم ماه شوال
تمام آمد چنین زیبا نگارم ۰ سن الف و برو پنجاه و چارم

(۱) در خلاصه التواریخ صفحه ۲۴۱ مرقوم شده سلطان سکندر از حیر کشته شدن
همین بهال و فتح عساکر اقبال گسته خاطر و شکسته بال بود - درین ولا باو حیر رسید که
سلطان محمد عادل در بواسی پنازگده اقامت داشت - خضر خان ولد سلطان محمد خان سور سکه
و خطبه بنام خود کرده و سلطان بهادر خطاب عمده بانقمام خون پدر خویش که در جنگ
همین کشته شده بود سلطان محمد عادل جنگ کرده غالب آمد - و سلطان محمد عادل در رزمگاه
کشته شد - و حکامه اصنامان یکبارگی سرد شد - و در محزون اتفاق صفحه ۱۱۰ ب و عدلی از
استماع این خبر چند گاه در نواحی قلعه چار سری می برد - پسر محمد خان کوریه خضر خان نام بعد
از استماع حیر کشته شدن پدر بگور خطبه و سکه بنام خود خواند و سلطان بهادر خطاب خود
کرد و بانقمام پدر با جمعیت تمام بر سر عدلی آمد - و بعد از التواء فریقین محاربه عظیم دست داد -
بفضای المفی شکست بر عدلی افتاد و خضر خان مظفر گشت و عدلی خود دران جنگ نرود
و مردانگی ظهور آورد و آخر الامر بشهادت رسید و خضر خان سالم و عاتم بگور رفت - مدت
سلطنت عدلی در تفرقه سه سال بود - بعد از شهادت عدلی دولت از سلسله افغانه بانجام رسید ۰

تَمَّ الْكِتَابَ بِعَوْنِ اللَّهِ الْوَهَّابِ

اختلاف قراآت

متن این کتاب از روی سه نسخه خطی تصحیح شده است -
 و علامتی برای هر نسخه بتفصیل ذیل قرار داده شد :-
 نسخه الف = نسخه رایل ایشیانک سوسائتی اف بنگال ۰
 نسخه ب = نسخه بهار لائبریری - کلکته ۰
 نسخه ج = نسخه که پروفیسر مولانا حافظ محمد محمود شیرانی عاریت
 دادند - و این نسخه بغایت صحیح و مضبوط است -
 بعد از طبع کتاب تا صفحه ۴۸ این نسخه بدست آمد
 لهذا جمیع قراآت زیرین ازین نسخه ج در ذیل درج
 کرده شد ۰

	صفحه	سطر
جمالش از وصف بدایت ۰	۲	۱
از صفت نهایت معرا - پادشاهی که سلاطین روزگار از روی تضرع و ابتهال سوال لیاک نستعین ۰	۲	۱
بعد ابیاتی که در کتاب مرقوم است - بیت زیرین نیز ارقام یافته :-	۵	۱

درین ره خرد چون ز ره باز ماند
 به بیچارگی خود بسی حرف راند

صفحه	سطر
۱	۷
۱	۸
۱	۹
۱	۱۰
کوثر است بالیقین	
گرامی نازنین حضرت پاک	
کز و نازند هم انجم هم افلاک	
یعنی سید مختار شهسوار میدان رسالت حضرت محمد رسول	
الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -	
بگلزار عالم ز روز نخست	
چو قد شریفش نهالی نرست	
اما بعد الخ ..	

۱ ۱۳ احمد یادگار چون در سنه ۹۸۷^{هـ} بادشاه کامگار - گردون
اقتدار - آسمان جاه - اسکندر بارگاه - عالم پناه - ابوالمظفر

(۱) داؤد شاه کرانی از سه همد و هشتاد و هجری (۹۸۰) تا سنه همد و هشتاد و چهار

هجری (۹۸۳) سلطنت کرد - بیبید رانیت - کینولوگ اوف دی کوانتس ائین میوزیم کلکتہ -

جلد دوم صفحات ۱۳۹-۱۳۸ و صفحه ۱۸۲ - و لیس پول - محاملن ذینشی صفحه ۳۰۸ پس سنه ۹۸۷

که در کتاب ذکر شده از سهو کاتب است غالباً نقطه را که در هندسه ۸ است هفت خیال کرده

داؤد شاه بعد فوتِ رضوان مکانی سلیمان کرانی بر تخت او
 جلوس نمود - و بر تخت نشستن آن بادشاه که آیتی از الطافِ
 آلهی بود مالک بنگاله که از بعضی حادثات ایام پیشین ابترا
 و پریشان شده بود زیب و زینت یافته و خرابی آبادی
 مبدل گشته - و اکثر گردن کشان آن دیار که فرمان فرمای
 عرصه و دیار بودند سر در چنبر او در آورده بپایه سریر او
 دست بر کمر بستند - و جبین بر خاکِ درگاه آسمان جاه
 او نهادند - از حدِ جونپور تا دریای بنگاله در بحر و بر فرمان
 او چون آب روان شد - داؤد شاه بادشاهی بود بصلاح
 آراسته و بعلم و فضل پیراسته - در درگاه او فضیلتی عهد
 هم جمع آمده و بعلم تواریخ رغبت ما لاکلام و شوق تمام
 داشته - اکثر تواریخ سلاطین عرب و عجم و هندوستان
 از بر داشت - روزی در محفل همایون تاریخ حمزه اصفهانی
 در میان بوده ۵

۲ هشت بادشاه ایراد کرده و در اواخر آن محمد خراجی از
 ابوبکر شاه که پسر بزرگ سلطان فیروز بوده تا دور امانت
 خان نکاله در تالیف خود آورده اما اخبار سلاطین
 افغانه ۵

	صفحه	مصر
امانت خان بر تخت دارالملک حضرت دهلی تمکین یافته اند هیچ مورخی بر روی کاغذ نیاورده چه خوش باشد	۵	۲
سلطنت افغانه که بنشاط بر بساط مسند دهلی بر آمده اند ایراد نمائی	۶	۲
بنده آن بارگاه والامکان بود	۷	۲
چاره ندید بنابر آن تاریخی بطریق اختصار بذکر شش بادشاه افغان و دو مغل که بعض وقایع افغانان از بزم و رزم در ذکر ایشان مندرج است ایراد نمودم تا احوال تمام	۸	۲
چنانچه بوده در بیان آید - التوفیق من الله الودود - و التماس از فضلی داش کیش که در فن سیر کامل و شامل اند و مورخان صواب اندیش که غواصان بحر معانی گوهر شاه وار برآورده اند می رود که فقیر کترین بضاعت و اندک استطاعت یارای آن نداشته که با تازی سواران درین میدان برآیم -	۱۰	۲
ولیکن چون ضرورت بود پیوند ضرورت عیب کی گیرد خردمند آنچه داشتیم در معرض ظهور آوردیم -		
کنون گر در بقا باشد درنگی برین شیشه نیارد چرخ سنگی		

ز بخششها که من در سینه دارم

برزم آنچه در گنجینه دارم

بعد ازان در فکر این مسوده شدم و آغاز از بادشاهی سلطان

پهلوی لودی که اولین بادشاه افغانان بوده بیان نمودم و آنچه نوشته ام

راست و درست و واجب الاعتبار است التوفیق من الله الودود ۰

سلطان پهلوی

بایزید خان شاهزاده	نظام خان شاهزاده	باریک شاه	قطب خان
دریا خان	نهنگ خان	شاه سکندر	شمس خان
دولت خان	بهادر خان	احمد خان	اتا لودی
معروف خان	بید خان	پهاژ خان	دولتخان؟
ابراهیم خان	محمود خان	زین خان	حسین خان
احمد خان لودی	ایمن خان	علاول خان	تاج خان
شهباز خان	بجاو لخان	کریمداد خان	شهداد خان

راویان اخبار و داهیان آثار که غواصان دریای معانی بودند این

در لالی را چنان در رشته بیان ۰

۲ ۱۸ حکومت سرهند می کرد - درو در خریدی آثار بزرگی

در ناصیه جیب او پیدا بود ۰

صفحه	سطر	
۳	۱	در سن خورد سالگی»
۳	۳	بهلول خان دلیرانه رفته»
۳	۴	سرزنش نمود که برو جای بازی دیگر و جای نماز دیگر»
۳	۶	بمرتبه بلند ارجمند گردد و این کودک چراغیست»
۳	۱۰	همراه رفتند»
۳	۱۱	از آن جهان آگاه بود نشسته بود»
۳	۱۴	درویش نهاد و بغایحه ایستاد - درویش فاتحه خواند و بر زبان راند که بسه پشت تو پادشاهی دهلی بتو خدای تعالی ارزانی فرمود بعد آن ایشان را رخصت فرمود»
۴	۳	قدر زر دادن چه بود»
۴	۴	گفت بر من زبان»
۴	۵	اثر پیدا می کند»
۴	۷	صاحب سامان گشته»
۴	۹	پسر اسلام خان پیش سلطان محمد که بادشاه دهلی بود استغانه»
۴	۱۴	این خبر با افغانان که در وفاداری کمر بجان بسته بودند»
۴	۱۵	پانصد هزار جراره»
۵	۳	مظفر و منصور به دهلی باز گشت»

	صفحہ	سطر
سلطان محمد نیز وفات یافت »	۳	۵
شرناک خوی بودہ و مناسبتِ بسطنتِ نداشته »	۶	۵
احمد خان میواتی تمام میوات تا لادوسرای »	۸	۵
مردم آن عصر بیک زبان می گفتند کہ دوهائی ^(۱) شاہ عالم »	۱۰	۵
وزارت معزول ساخته بقتل آرد و منصب وزارت بحمد خان »	۱۲	۵
یحییٰ خان را کہ صاحب شمشیر و پشت پناہ او بودہ بقتل آورد و ستون پادشاهی خود را بدست خود بر کند »	۳	۶
داخل خالصہ نمود و حمید کہ امرای کبار و سپاہ بسیار داشته وزیر شد »	۶	۶
پادشاہ ماندون »	۹	۶
بند نمودہ ام - سلطان بر حمید خان بدگمان شد خواست تا او را نیز دور نماید حمید خان ما فی الضمیر »	۱۰	۶

(۱) دوهائی یا دہائی - لفظ ہندیست در فرہنگ آصفیہ جلد دوم صفحہ ۲۸۷ نوشتہ
یعنی فریاد و داد خواہی و استغاثہ - چون بر کسی از ظالمان ستم رسیدی و اموال و اسباب
مردمان - ظالمان گرفتندی و بغارت بردندی - مظلومان ابن لفظ دوهائی استعمال کردندی - در
فرہنگ آصفیہ ابن شعر مرقومۃ الدیل نقل کردہ :-
مری تنخواہ لولی ان لثیرون لے حویلی میں » بہادر شاہ غازی کی دہائی ہے دہائی ہے

صفحه	طر	
۶	۱۲	متوجه دهلی گشت از بادشاه برگردید و حرم سلطان ه
۶	۱۶	این معنی بهلول خان
۶	۱۹	پادشاهی دهلی قبول
۶	۲۰	من مردی سپاهی قبول این امر از من نمی‌شود و مرا بسلطنت چه نسبت - حمید خان گفت ه
۷	۲	خیال پادشاهی نیست چون علاء الدین لایق این امر نیست و اسلام در عهد او ه
۷	۹	با چونه خوردند و خوشبوئنها ه
۷	۱۰	حمید خان چون حرکات از ایشان دید حیران ماند ه
۷	۱۲	وحشی صفت اند ه
۷	۱۵	اگر توجه فرمود ه
۷	۱۶	کلاوها و تاقیها ه
۸	۳	شما نیز درون درآئید اگر دربانان ه
۸	۴	ما بگفته او بیرون در باشیم
۸	۵	روزی حمید خان جشنی ه
۸	۶	افغانان دیگر نیز دنبال او ریز کردند ه
۸	۱۳	با هزار افغان دلاور درون زره پوشیده و برون بجامهای عید آراسته آمد بخاطر قرار داد ه
۸	۱۷	دروازه‌های حصار فروگیرید ه

	صفحه	سطر
بر هر فرد دوسه افغانان نگهدار آنها ماندند آنگاه قطب خان	۳	۹
باشارت بهلول خان شمشیر کشیده بر حمید خان پاشید برو		
قادر شد جولان زر در پیش انداخت که این را پوشید.		
مقید ساخته :	۸	۹
خاک برداشته پدر شما بود .	۱۰	۹
بنی در خاطر داشته در بند کرده ایم :	۱۱	۹
رواج می دهیم و بجان و دل فرمان بردار شماستیم .	۱۲	۹
اندراس یافته بود .	۱۳	۹
برادر مائی آنچهان که بمقتضای وقت باشد کار را از پیش	۱۵	۹
بردار چون این نوشته :		
سائبان زر دوز زرنگار و فرش ملون انداخته و اورنگ	۱	۱۰
زرین در میان زده بتاریخ ۲۸ محرم الحرام .		
ابوالمظفر سلطان بهلول مخاطب ساخته از هر طرف نثار	۳	۱۰
شاهانه ریختند .		
مالوه ازو گرفته بمیان دو آب آمد آن را نیز در ضبط در	۷	۱۰
آورد بعد آن بر احمد خان .		
در غیبت سلطان بعضی :	۱۲	۱۰
بر سر بهلول روم سلطان محمود برآشفت در سنه ۸۶ با لشکر .	۱۶	۱۰

	صفحه	سطر
بدهلی آمد و حصار دهلی را محاصره»	۱۱	۱
بی بی مستوره»	۱۱	۳
حصاری شدند»	۱۱	۳
سقای سلطان محمود آب چاه از کنگره می برد»	۱۱	۶
بکشاد چنانچه از پکهال و گاو بگذشته در زمین فرو رفت»	۱۱	۸
از دست رفته دیدند سلطان محمود ثبات و کرج بر آورده حقیقه‌های را پلتیه داده چنان در قلعه»	۱۱	۹
به کسان سلطان محمود داده بامان بدر روند - سید شمس‌الدین کلید قلعه»	۱۱	۱۲
دریا خان مردم خود را»	۱۲	۱
دریا خان گفت که من نوکر اویم باز گفت که بسطان بهلول چه نسبت است»	۱۲	۳
کلیدها را نگاه دار تا آنچه از دست آید خواهی دید - دریا خان پیش سلطان محمود رفت حقیقت کلیدها و آمدن سید شمس‌الدین بیان کرد»	۱۲	۱۹
کلیدها پس دادی - دریا خان گفت مرا و فتح خان را حکم شود»	۱۲	۱۱
این طرف گذشتن ندهیم این سخن در خاطر سلطان محمود پسند افتاد»	۱۲	۱۵

	صفحه	سطر
این هردو امیر را ..	۱۲	۱۶
شب شد بعضی افغانان سلطان بهلول از لشکر محمود اسپ و شتر و گاو حی کرده آوردند .	۱۳	۱
انگشت حسرت بدنشان گرفتند قطب خان ناوکی بر پیشانی پیل محمود زد .	۱۳	۵
فیل باز برگشته بر لشکر خود افتاد - ازین طرف قطب خان دنبال آن پیل در صف آنها درآمد - دست به تیغ برد - اکثر سپاه محمود از حمله پیل و دلاوری افغانان بروی میدان افتادند .	۱۳	۶
بیگانه می نمائی عجب برادر است دریا خان ..	۱۳	۱۰
افواج محمودی شکست خورده متفرق گشت و فتح خان کشته شد - سلطان محمود (سلطان بهلول) مظفر و منصور از پیل و اسپ و غنایم دیگر بکف آورده دنبال آنها نمود - چون خبر ظفر بشاه سکندر سروانی رسید فرمود که تا نقاره شادبانه بلند آواز کردند چون آواز نقاره شادبانه (از) درون قلعه برآمد سلطان محمود فرمود که خبر بگیرید نواختن نقاره درون قلعه از چه وجه است مردم گفتند که امروز مردم قلعه .	۱۳	۱۳
از چیره دستی سپاه بهلول .	۱۳	۱۷

	صفحه	سطر
چنان ترساند که سلطان محمود بارگاه خود را گذاشته رو بگریز آورد - سلطان (بهلول) تعاقب نموده پنجاه پیل و اسپ و غنایم بدست آورد - و قطب خان را با ده هزار سوار جرار فرستاد تا هشت گروه دنبال او کرد و از گریختن سلطان جونپور کار سلطان بهلول بلندی گرفت و در بعضر محل صد من طلا بدست افتاد - سلطان محمود جونپور رفت باز لشکر جرار ترتیب داده	۲	۱۳
نهب و تاراج ساخته - سلطان بهلول قطب خان را باز بجنگ او فرستاد دران جنگ دریا خان باخیل و تیغ (تبع) خود از سلطان محمد (محمود) رو برتافته به سلطان بهلول پیوست	۶	۱۳
اسپ قطب بدلی خورده :	۹	۱۳
مقارن این حال سلطان محمد (محمود) بیمار گشته باجل طبعی :	۱۱	۱۳
پیغام فرستاد :	۱۵	۱۳
جونپور است شا را چگونه خواب و خور خوش می آید مردم چه می گویند سلطان متأثر شده بازگردیده بر سر محمود (محمد) شاه رفت او نیز باز گذشت در مقابل آمد محمد شاه به کوتوال :	۱۶	۱۳

	صفحه	سطر
جلال خان را کشت :	۱۹	۱۳
بوآلده خود نوشت که چون بعضی مصلحت روی داده زود اینجانب تشریف آرند :	۳	۱۵
یکجا تعزیت بجا آرد - اتفاقاً روز جنگ جلال خان پسر محمد شاه :	۹	۱۵
خون ریز بود خلق ازو متغیر گشته بی بی راجی	۱۱	۱۵
سلطان حسین خطاب کرد همه امرا ازو جدا شده به سلطان حسین پیوستند - چون محمد شاه لشکر را متفرق یافت با چند سوار :	۱۲	۱۵
محمد شاه ترکش را بی پیکان دید دست بشمشیر زد	۱۷	۱۵
بجنگ سلطان بهلول فرستاد سلطان مذکور آنجا رفته با سلطان بهلول صلح کرد :	۱	۱۶
با هفتاد هزار سوار و دو هزار پیل مست - در نواحی دهلی رسید لشکر سلطان بهلول جانی رفته بود از آمدن او آگاه گشته سراسیمه شده بمقبره مطهره خواجه قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار اوشی رفته و سر برهنه ساخته التماس و زاری نمود - هلاک آن مخالفان که لشکر بیکران آورده بودند درخواست - ناگاه مردی از غیب پیدا شد و چو بی بدست داد که برو :	۵	۱۶

- انواع احسان در حق من بجا آورده مصلحت آنست که
 ۱۰ ۱۶ با سلطان بهلول صلح نموده بجا و مقام خود روید - روز
 دیگر سلطان حسین صلح کرد که از گنگ این طرف مرا -
 و آن طرف بشا - بدین قرار سلطان حسین بفراغ خاطر
 روان شد - پیش‌خانها و پرتل را گذاشته تا بار کرده
 بیارند - بعد ازان چند بار سلطان حسین بجنگ پیش آمد
 و هزیمت خورد - سلطان بهلول اکثر ملک او را داخل
 خود کرده - آخر جونپور را نیز گذاشته به پتنه رفت -
 راجه پتنه هشتاد لک تنگه و اسپان داده پیشتر رسانید -
 از آنجا گریخته در ملک بهار آمد - سلطان بهلول در جونپور
 رفت - و جونپور را به پسر خورد خود داد و چتر و دور باش
 نیز به او بخشید - و سپاه بلا انتباه (انتباه) نزد او
 گذاشته به کابل (کالپی) آمد و کالپی را به اعظم همایون
 پسر شاهزاده بایزید داد و از آنجا بطرف گوالیر توجه
 نمود - راجه هشتاد لک تنگه و چند پیل گذرانید - گوالیر
 باو مقرر داشته از آنجا بدلی آمد :
- ۱۷ ۱۷ شهر را مبارک شمرد چرا که آثار دولت در آنجا روی
 نموده بود فرمود :
- ۱۷ ۱۷ آن شهر روی در ترقی نهاد بکماه آنجا بسیر و شکار بسر

برد سلطان در آن ایام که حاکم سرهند بود برون قلعه
 باغی بی نظیر ساخته بود در آنجا می ماند - در جوار آن
 زرگری همی نام مسکن داشت او را دختری بود که ماه
 آسمان خوشه چین خرمین حسن او بودی و آفتاب بان
 روشنی از شرم عارض او روی خود در نقاب سحاب
 کشیدی - زلف سرکش (سرش) نافه صبا بیختی - و رایحه
 عنبرسا را در مقام نسیم سحری ریختی - اتفاقاً روزی
 نازنین بر بام خود سنبلی غالیه بیز را بشانه میکشاد - و آن
 مرغل^{۱۱} را بجهت بستن دلها تاب می داد - درین اثنا
 سلطان بر بام قصر خود برآمد - نظر بران حور سرشت
 افتاد بصد جان شیفته او شد - و دلش آویخته تار گیسویش
 ماند - آن نازنین بگوشه چشمی که بر انداز خان و مان
 (است) نگریست - چون سلطان را باو در ازل آشنا
 ساخته بودند از هر مو (سو) گرم بازاری پیدا آمد و
 دلاله در میان آمده آن دو دل شده را یگانگی بخشید - چون

(۱) لفظ صحیح مرغول و مرغوله است بفتح اول و ضم ثالث - موی پیچیده چون

موی زلف و کاکل و خط - سنائی گفته

• بیت • جمع مفتول جان گسل باشد • زلف مرغول غول دل باشد

از فرهنگ انندراج جلد سوم صفحه ۲۸۰ •

از بلند اقبالی بر تختگاهِ دهلی متمکن شد آن زرگر هیا را
 بانواع نوزاش خوش دل ساخته آن لاله روی را در
 گلشن مشکوی^{۱۱} خود آورد - دران نزدیکی از سلطان
 بارور گشت - شی در خواب چنان دید که ماهتاب از
 آسمان جدا شد در دامن او افتاد - از خواب سراسیمه
 برجست و این ماجرا را بشاه گیتی ستانی سلطان بهلول
 در میان نهاد - فردای آن معبران و کاهنان بحکم بیایه سریر
 حاضر آمدند - استفسار تعبیر آن خواب نمودند - معبران ه
 ۱۱ ۱۱ ملکه جهان فرزندی بلند اقبالی برآید که تخت گیر
 و صاحب تاج گردد و بادشاه عالم گیر شود و سوی
 شاهی آثار ولایت ازان شاه بلند مکان نیز بظهور آید .
 ۱۵ ۱۵ دران ایام راجه مان از آنچه به سلطان قرار داده بود
 بدهی نفرستاد قطب خان و دریا خان بدین مهم نامزد
 گشتند - درین ایام راجه مان کوس رحلت بسوی جهنم
 کوفته بود پسرش قائم مقام او گشته براه انقیاد و فرمان

(۱) مُشکوی و مُشکوی - بضم اول و سکون ثانی یعنی بتخته باشد و کنایه از حرم
 سرای پادشاهان و سلاطین هم هست و خلوت خانه شیرین و خسرو را نیز گویند و بمعنی
 کوکب و بالاخانه باشد مطلقاً خواه کوچک خواه بزرگ و بعضی بالاخانه کوچک را مشکوی
 خوانند - برهان قاطع صفحه ۲۰۱ ه

- برداری پیش آمد - دوازده پیل و دو لک روپیه فرستاد
و بخدمت قطب خان آمد و هزار گونه فرمان برداری
و بندگی نمود - هر سال قرار داد که به بندگی تخت برساند -
و دریا خان و قطب خان را باز گردانید »
- ۳ ۱۸ بسیاری از حشم و اسباب خود بای داد »
- ۵ ۱۸ جلال خان نام داشت بجنگ فرستاد - ازین طرف قطب خان
و بهیکن خان را با سی هزار سوار نامزد فرمودند - احمد خان
و قطب خان را فرمود که شما با ده هزار سوار در کین
نشینید و بهیکن خان با دوازده هزار سوار در مقابله او
رود چون لشکر محمود چیره دستی نمود بهیکن خان پشت
داده روان شد »
- ۱۱ ۱۸ تا لشکر غنیم در میان آید »
- ۱۳ ۱۸ غنایم بسیار در کف آوردند - از آنجا مظفر و منصور
بیایه سریر حاضر آمده مبارکبادی بتقدیم »
- ۳ ۱۹ شاداب گردد و بادشاهی شود که هم دین ازو رونق یابد
و هم دنیا بعمارت و زراعت کمال آبادان گردد - سلطان
ازین نوید بغایت فرحناک شده بزم »
- ۵ ۱۹ چون همه کار ازو نظام یافته بخطاب »
- ۷ ۱۹ سرکار سنبل یا لواحقان برو مقرر »

	صفحه	سطر
قره‌لی که از امرای کبار بود سپرد چون شاهزاده»	۱۹	۷
امبدوار فتح باید بود	۱۹	۱۱
نظام بیا - گلی که بر بوته است آن را به تیر بزن»	۱۹	۱۲
آن نونهال شاهی زد»	۱۹	۱۵
آن جای مبارک بوده بعد آن چون ایام باران بسرآمد سراپرده»	۱۹	۱۶
قطب خان و دولتخان نامزد شدند - اول مقابله بان لعین افتاد اول سپاه»	۲۰	۲
دران جنگ بروی میدان افتادند»	۲۰	۳
قطب خان و دولتخان بشمشیر درآمدند»	۲۰	۴
بعد آن در صلح را بکشاد تا اودی پور خطبه و سکه بنام سلطان قبول نمود»	۲۰	۹
چند روز در پنجاب بسیر و شکار مشغول بوده دران ایام»	۲۰	۱۳
صاحب سکه شده بود»	۲۰	۱۴
نواحی ملتان که قبه الاسلام بوده زده و تاراج ساخته»	۲۰	۱۶
چون ملتان در تصرف آرد سخن در تصرف پنجاب خواهد افتاد»	۲۰	۱۷

	صفحه	سطر
اعرای نامور بوده همراه شاهزاده بازید خان با سی ه	۲۰	۱۹
ایشان کوچ بکوچ در نواحی ملتان رسیدند ه	۲۱	۱
ایشان افواج قاهره درست ساخته در ملک او درآمدند - احمد خان ه	۲۱	۲
برادر زاده خود را نورنگ خان نام با پانزده هزار سوار بر ایشان فرستاد آن جوان بر لولی عاشق بود او را نیز در عماری انداخته با خود آورد چون معرکه قتال روی داد نورنگ خان ده هزار سوار ه	۲۱	۴
داؤد خان با سپاه سلطان عنان در عنان دست به تیغ ه	۲۱	۱۳
سپاه سلطانی نیز در آمیخت جنگی شد که چشم ستاره ندیده بود از خون کشتگان جوی روان شد آخر داؤد خان کشته شد و لشکر او روی بگریز نهاد چون این خبر بنورنگ خان رسید ه	۲۱	۱۴
جان در کف نهاده به تیغ در آمد ه	۲۱	۱۸
ناگاه بقضای الهی گوله زنبورک بر پیشانی او رسید مغز سرش در دامن او ریخته - چون خبر شهید شدن نورنگ خان به دلبر او رسید سلاح در پوشید ه	۲۲	۱
با برادر او که بر روی سپاه شاهی ایستاده بود پیغام داد و با سران سپاه مصلحت نمود که چون من ه	۲۲	۴

- ۶ ۲۲ غنیم دو دله شود - چو آن زن همه چشم و پیلان
نورنگ خان در پیش داشته در صف معرکه درآمد
همه سپاه از اسپ جدا .
- ۸ ۲۲ سپاه احمد خان یکبارگی حمله آوردند و چنان به تیغ
در آمدند که لشکر شاهي تاب نیاورده روی گردان شدند .
- ۱۲ ۲۲ از آن طرف لشکر احمد خان فتح یافته برکاب احمد خان
آمدند آن زن همان طور سلاح بسته آمد - همه سپاه
چاره سازی (و) مصلحت آن زن که بظهور آمده بود بیان
نمودند - احمد خان انگشت حیرت بدندان گرفته ده هزار
روپیه و پیرایه جوهر نمود با زن بخشید .
- ۱۴ ۲۲ لشکر دیگر بامداد طلبید - در ساز حرب شد - سلطان
دیگر امرای کبار را روانه نمود - همه سپاه جرار طیار شد
بر ولایت احمد خان .
- ۲ ۲۳ احمد خان را به آن زن که کار مردان ساخته بود در کف
آورده بقتل آورد .
- ۳ ۲۳ بنوازش شاهانه سرفراز گشت .
- ۶ ۲۳ بقالی بود که در حرفت سپاه گری روزگار خود بسر می برد .
- ۸ ۲۳ و چین زلفش سنبل باغی را در پیچ و تاب نهاده .

	صفحه	سطر
اثری ندید در لباس جوگیانه کوی به بکوی خانه بخانه گردید تا یک سال برین برآمد تا بسرهند رسید *	۱۳	۲۳
افغان بآن زن که در بند او آمده بود گفت فقیری *	۱۷	۲۳
آن زن نانی در دست آمد چون شوهر را دید شناخت بقال گفت روزها گذشته که باین حال در جستجوی تو می‌گردم *	۱۸	۲۳
حرامزاده ایست آمده تا مرا ببرد افغان این سخن شنیده برون آمده فرمود تا او را بسته آن چنان زدند که استخوان او ریزه ریزه شد - در پایگاه انداختند *	۲	۲۳
اکنون من مسلمان شده‌ام از خویش و تبار خود جدا گشته‌ام کجا روم غلام شما شدم هر خدمتی که فرمایند تقصیری از من بوجود نخواهد آمد - الغرض *	۶	۲۳
راضی نیستی ترا چگونه خواهد برد الغرض افغان *	۱۲	۲۳
اسباب را فرمود تا در عقب بر شتران بار کرده بیارند زنکه را بر تاتوی سوار کرده می‌آوردند - آن روز بقال جلو آن تاتو کشیده می‌رفت - آن روز چون مردم افغان پیشتر رفته بودند آن بقال آن زنکه را براه دیگری برد *	۱۷	۲۳
از آن طرف بقال بچه نزدیک دیهی فرود آمده و خود در خواب *	۲	۲۵

	صفحه	سطر
آن افغان از اسپ فرود آمد .	۲۵	۷
بعد از آن افغان نبات از قربان برکشید و در جام آب ریخته شربتی ساخته پاره نوشید باقی را در جام گذاشته بخواب رفت .	۲۵	۱۰
و باز در خواب شد - خوردن همان و جان دادن همان - ناگاه رستی که آن بقال اویزان بود بشکست .	۲۵	۱۹
اکنون سر از گفته من بکشی برین منوال نیست و نابود خواهی شد .	۲۶	۳
اسپ دویی سوار ساخته سلامت در وطن خود رسید ذکر بعضی عجایب - احمد خان لودی را .	۲۶	۹
آن جهاز در آب فنا غرق شد احمد خان و سه کس دیگر بر یک تخته چوب ماندند .	۲۶	۱۲
شکر و ثنا گفتند .	۲۶	۱۳
ایشان بهر خانه و عمارت شهر در می آمدند بچونه و مروارید آراسته و خوشه خوشه یاقوت سرخ و سبز تعمیر کرده از قدرت آلهی حیران .	۲۷	۱
اینجا آب جز آب شور دریا در نظر نمی آید .	۲۷	۵
برگیا بمثل تغار و غریق پرآب اند .	۲۷	۷

	صفحه	سطر	
مشمول بر قدرت آله بود گریبان گیر شد »	۲۷	۹	
درویش روشن رای نهاد »	۲۷	۱۲	
حرکت آمد که پسر راجه مان بتحریک بعضی مفسدان کوتاه اندیش پای از جاده عبودیت بیرون نهاده بود - و رای سارنگ نیز قدم از راه برداشته »	۲۸	۱	
استقبال آمد چارده اسپ و بیست فیل نذر گرواند و ازان آتش سوزان خود را »	۲۸	۳	
باستقبال آمدند بتاریخ ۱۷ رجب سنه ۸۹۳ آن شاه »	۲۸	۱۲	
جوار رحمت ایزدی پیوسته انار الله برهانه چنانکه فاضلی گوید تاریخ وفات »	۲۸	۱۳	
زین خانه رخت »	۲۸	۱۷	
جهان گشت معمور و بد رام او به نان سکندر شده نام او	۲۸	۱۸	
نماند یک کدخدای »	۲۸	۱۹	
یکی گر رود دیگر »	۲۸	۱۹	
سلطان سکندر		۲۹	
ابراهیم خان	جلال خان	میان قاسم	شیخ سعید فرملی
علی خان	عمر خان	یوسف خان	عیسی خان

فرید خان	ملک آدم کا کر	اتا لودی	دریا خان
سید خان	حسین خان	مبارا خان لوهانی	خضر خان
خانخانان	دولتخان	مبارا خان	معروف خان
داؤد خان	محمود خان	خداوند خان	جمال خان
ممریز خان	نصیب خان	ابراهیم خان	کمال خان
فیروز خان	شهباز خان	تاتار خان	مونکر خان

نغمه سرایان سیر بادشاهی رسید بر افراز تخت چنان الحان
برآورده اند که او پسر بزرگ سلطان بولبول بوده در ایام شاهزادگی میان
نظام خطاب داشته »

۳۹	۴	حق تعالی او را بغایت
۲۹	۶	هر که نظر کردی باول نگاه دل بدو دادی »
۲۹	۷	شیخ ابو الاعلی »
۲۹	۷	از صاحب کالان بوده »
۲۹	۸	زمستان در خلوتی بوده شیخ حسن »
۲۹	۱۰	صفای باطن صویت »
۲۹	۱۱	پیدا شد - نظام خان حیران ماند - پرسید ای شیخ »
۲۹	۱۳	پیشتر آئی - ایشان نزدیک رسیدند - نظام خان سر ایشان »
۳۰	۱	مبارا خان در رسید »
۳۰	۳	ایشان را هیچ ضرر نیست »

	صفحه	سطر
در بازار نوهته رقص می کند »	۳۰	۸
بتها نیرس رفته کورکھیت را بخاک انباشته برابر زمین نمایم بایمه آنجا در وجه مدد معاش ایشان پیموده »	۳۰	۹
ملک العلماء الوقت میان عبد الله حاضر »	۳۰	۱۰
پادشاهان پیشین چه کرده اند گفت هیچ چیز نکرده »	۳۰	۱۳
پادشاهان اسلام بودند باین پرداختند شما نیز نه پردازید - ازین سخن »	۳۰	۱۶
در آغاز جوانی این چنین تعصب در زمه دین مسلمانان داشت گویند که در ایام سلطان بېلول تاتار خان که صوبه لاهور داشته و سیف خان که والی ملتان بوده - دران وقت گردن کشی و دلاور بودند - بعضی پرگنات بیحکم سلطان متصرف شدند »	۳۱	۱
پانی پته می بود بعضی مواضع بیحکم پدر بنوکران خود جاگیرداد »	۳۱	۵
شیخ سعید فرملی »	۳۱	۶
بمضور شاهزاده آورد و گفت که بادشاهی دهلی مبارک باشد نظام خان فرمود که خیر هست »	۳۱	۸
دانسته مطایبه نمود »	۳۱	۱۱

	صفحه	سطر
دران وقت نظام خان هزار و پانصد سوار همراه »	۳۱	۱۲
می بیند که همراه خود جوانان چالاک دارید اگر شما »	۳۱	۲۰
غرق بخون می یابم »	۳۲	۵
هر دو صف بایستاد »	۳۲	۹
ازان طرف تاتار خان پانصد سوار در مقابل این سی سوار	۳۲	۱۰
آمدند جنگ چنان شد که آتش از شمشیرها برون آمد »		
غالب آمد و هزیمت داد سه مرتبه تلاش »	۳۲	۱۲
اقبال شاهی در آنها کار کرد - شما همه یاران اینجا باشید	۳۲	۱۵
سه مرتبه دریا خان تنها بر فوج تاتار خان تاخت	۳۲	۱۶
باز سلامت آمد بیاران ملحق شد - بعد دریا خان »		
با هفده سوار از لشکر شاهزاده برون آمد و از طرف	۳۲	۱۷
تاتار خان پانصد سوار بر حسین خان »		
بعد ان عمر خان سروانی از شاهزاده رخصت یافته بحسین	۳۳	۱
خان گفت		
درین اثنا ابراهیم خان »	۳۳	۳
گفت شمارا دوهائی خدا و نمک شاهزاده اگر از جا	۳۳	۴
بجنبید - عمر خان گفت که چرا - ابراهیم خان گفت »		
دریا خان و حسین خان پسران خواجگی کردید نظر توجه »	۳۳	۶